

بنابراین حتی پیش از اختتام کنفرانس میتوان گفت که این اجتماع موفقیت آمیز خواهد بود .

در حیات بهائی موفقیت با ارقام سنجیده نمیشود . بلکه معیار اینست که رفتارمان مورد رضای جمال الهی حضرت عبدالبهاء ، حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم باشد .

— چگونه میتوانیم از این موضوع آگاه شویم ؟

— با احساس رضایت قلبی و مسرت واقعی در خودمان

میدانید روانشناسان به چه نکته مهمی پی برده اند ؟ آنها دریافته اند که هرکس فقط وقتی از اعماق قلب احساس خوشحالی و رضایت میکند که در رضایت و خوشحالی دیگران سهمی داشته باشد .

فرزندان ما جمعی از این دیگران هستند . حال چگونه میتوانیم در مسرت و رضایت آنها سهمیم گردیم ؟

— با پرورش آنها طبق تعالیم مبارکه

بیت العدل اعظم در پیام نوروز ۱۹۷۴ میفرماید :

" تربیت بهائی اطفال باید یکی از وظایف ضروریه والدین بهائی و محافل روحانیه محلی و ملی محسوب گردد و در طی این نقشه باید تربیت امری نونهالان بهائی در زمره مجهودات بلیغیه منظمه یاران قرار گیرد و تاسیس دروس اخلاقی و تعلیم و تربیت بهائی گفتار و کردار و شرکت دادن نونهالان در حیات جامعه بهائیه باطنی جمله آن مجهودات باشد ."

بنابراین گذشته از اینکه تعلیم و تربیت اطفال موجب سعادت آنها میشود یکی از اهداف نقشه پنجساله بیت العدل اعظم نیز هست . توجه بفرمائید که در نقشه پنجساله هدف ، سعادت و خوشبختی افراد است . در جای دیگر دنیا چنین نقشه ای سراغ دارید ؟ در دنیا کنونی تعلیم و تربیت نونهالان روزبه روز مشکلتر میشود . از جهت سی والدین سعی دارند روشهای قدیمی را که ناشی از خودکامگی است بر کودکان تحمیل کنند و از سوی دیگر مقتضیات زمان آزاد گذاشتن بچه ها و مدارا با آنها را ایجاب میکند از این روشهای قدیمی دیگر نمی توانند موثر باشند ، والدین هم راههای جدید رانمی دانند زیرا هنوز رویه ثابت و مطمئنی وجود ندارد .

بچه ها معمولاً "ذهنی آماده" تربی برای درك طرق و شرایط جدید دارند . البته

این نکته نباید بهانه ای برای والدین بشود و در واقع چیزی از مسئولیت آنها نمی گاهد زیرا حضرت عبدالبهاء تعلیم میفرماید که هر يك از ما باید اصول زیر را مدنظر داشته باشیم .

## ● ۱ - معرفت بالسنم

د رساله مدنيه ميفرمايند :  
" . . . چون نظر دقيق نمايند مشهور و معلوم گردد كه علت عظمای  
جو روفتور و عدم عدل و حقانيت امور از قلت تدبير حقيقي و عدم  
معارف جمهور است . . . "

## ● ۲ - معرفت نفس خوبشستن

هيچ بهائي در دنيا نمیتواند ادعا کند كه عرفان و ايمانش بحد کمال رسیده است  
ولذا برای اعتلاء مراتب ايمانی بايد بکوشيم و اين از طريق تخلق به اخلاق بهائی و بسا  
داشتن حیات بهائی و اجرای اوامر و احکام حضرت بهاء الله میسر است.  
لازمه زندگانی و ادامه حیات جسمانی  
عشق و محبت در حیات انسانی  
و داشتن ايمان و حیات روحانی است  
در حقیقت مفاهيم زندگي و عشق و ايمان ملازمند و جناس معنوی دارند ( ۱ )  
تعاليم مبارکه حياتی جسمانی و معنوی در مفاهيم مذکور با ارزانی مي دارد .

## ● ۳ - معرفت به احوال کودکان

برای توفيق در پرورش اطفال بايد آنها را بشناسيم . فرزند ان ما افکار احساسات  
و آرزوهای ما را ندانند آنها خلق جديد و افراد جديد هستند . بايد آنها را چنان دید كه حضرت  
بهاء الله تعليم مي فرمايند :  
" . . . انسان را بيشايه معدن كه دارای اجزا کریمه است مشاهده  
نمايه تربيت ، جوهر آن به عرصه شهود آيد . . . "  
( لوح مقصود )

و بالاخره آخرين وظیفه والدین بهائی

## ● ۴ - شناختن روشهای صحیح تعليم و تربیت

آنچه در اين مورد لازم است در آثار مبارکه ذکر شده است . از اطلاعات علمی  
هم میتوان بعنوان کمک استفاده کرد . حضرت عبدالبهاء میفرمايند :  
" . . . چقدر خوب است كه معلمين مومن باشند منجذب و موقن  
باشند بهائی مودب و مهذب باشند . در علوم و اصول تربيت  
متبحر و از خلیقات طفل مطلع باشند تا اطفال را به نفعات الهی  
تعليم فرمایند . . . " ( ترجمه )

بنظر من در تربیت اطفال باید چهار مطلب اصلی مورد توجه قرار گیرد :

اول مشاهده احوال و موقعیت کودک — این روش ماطلی است که موجب میشود در برابر کودک — فقط اکتفا به عکس العمل از جانب خود نکنیم . یعنی روش انفعالی نداشته باشیم . زیرا طبق آثار مبارکه فعل و عمل است که اهمیت دارد نه عکس العمل .

دوم — تعمق در مورد مشاهدات — این تعمق موجب میشود که تحت تاثیر احساسات و هیجان<sup>ت</sup> عکس العملی نشان ندهیم زیرا حضرت عبد البهاء میفرمایند :

... انسان بایستی سعی نماید که خود را فراموش کند یعنی به به رمزند اموفق گردد که آن امحاء تعایلات نفسانی است . . .

(ترجمه)

یعنی تعایلات حقیر خود را فراموش کنیم تا بتوانیم یکسره به خیر و صلاح کودک بیاندیشیم .

سوم — اتخاذ روش صحیح — منظور مثبت بودن است به عبارت دیگر نباید همواره بنقاط ضعف و جنبه های منفی رفتار کودک نظر افکنیم . حضرت عبد البهاء میفرمایند :

" طفل را نباید مقصر شمرد و سرزنش کرد زیرا کامل نیست بلکه بایستی او را در آغوش محبت تربیت کرد ."

(ترجمه)

چهارم — عمل — یعنی اکتفا به قول نکنیم . بسیاری از مادران فقط و فقط حرف میزنند بطوریکه بچه ها در یگراعتنائی به گفته های آنهاندارند . باید بدانیم که این رفتار ماست که بر کودکان تاثیر میگذارد نه گفتار ما . بیاد آوریم بیان مبارک حضرت عبد البهاء را که میفرمایند :

" یاران الهی و اما رحمانی باید اطفال خویش را به جان و دل پیوروند . . ."

(ترجمه)

همچنین چهار اصل مهم وجود دارد که باید همواره مورد نظر باشد

## ● ۱ - خشية الله

این مفهوم هیچ ارتباطی با ترس ندارد . خشية الله یعنی انجام آنچه مورد رضای الهی است و این بهترین طریقه ابراز شجاعت و شهامت است . حضرت عبد البهاء خشية الله را " جوهر حکمت " (ترجمه) مینامند و جمال قدم میفرمایند خشية الله :

" سبب اول است از برای تربیت خلق "

و  
" ناس را به معروف امروز منکر نهی نماید "

خشية الله نه تنهابه كودك سلوك و رفتارنيك مي آموزد بلکه اورابه درك مفهوم قدرت فائقه آلهيه موفق مي سازد بااطاعت خداوند ومظاهرمقدسه طفل ميتواند نظم وقوانين حاکم برزندگي بشری واجتماع انساني ونظايرانهارانيزدربايد . فقدان يك قدرت فائقيه منجر به هرج ومرج ولجام گسختگي ميشود تاآنجاكه طفل احساس ناخشنودي وناراحتی ويدبختي مينمايد .

## ● ۲ - حفظ نظم و ترتیب

جهان ، زندگي ، انسان وجسم اهرطبق نظام وقاعده اي خلق شده اند كودكاني كه تعليم لازم نديده باشند ناخشنود وناراضي هستند چون نظم وترتيب را بمعناي واقعي ياد نگرفته اند . حضرت ولي امرالله ميفرمايند :

"انضباط بهرنحوچه بدني ، چه اخلافي يافكري بسيارلازم است وهيچگونه آموزش رااگرازاين عامل غافل بماندني توان كامل وثمرخشي دانست :

(ترجمه)

ولي البته نظم رانبايد باضرب و شتم برقرارکرد زیرا حضرت عبدالبهاء صريحا " منع ميفرمايند .

## ● ۳ - احترام از برخورد و مخالفت

اصولا " برخورد موثقي بوجود ميآيد كه كسي فكر ميكند حق بجانب اوست و ديگري هم مي خواهد حق را بخود بدهد . هيچ سربازي در ميدان جنگ باخودني جنگيد يعني هميشه بايد در مقابلش كسي باشد . كسي كه خود رامحق بداند اشتباه ميكند حتي اگر حق بجانب اوست . در عين حال بايد حقوق مختلف افراد خانواده محترم شناخته شود ولي اين حقوق مختلف نبايد باختلاف در ارزش آنها منجرشود . باعث فقدان برابري در جمع گردد .

حضرت عبدالبهاء ميفرمايند :

"بايد حفظ مراتب نمود وقانون وجودي " وما لنا الاله مقام معلوم" رارعايت كرد . اصاغسمر بايد رعايت احترام اكا برکنند واكابر بايد عنايت ومهرباني در حق اصاغرنمايند جوانان بايد خدمت وحرمت پيران نمايند پيران بايد محافظت و رعايت جوانان نمايند اين حقوق متبادله است ."

## ● ۴ - تشويق

كودك محتاج تشويق است همچنانكه گياه به آب وآفتاب نيازدارد . بياباد

بیاورید که حضرت عبدالبهاء چقدر در این باره تاکید میفرمودند مثلاً "در بیانات مبارک در -  
 اشتوتگارت (سال ۱۹۱۳) در لزوم تشویق اطفال شرح مفصلی میفرمایند . همچنین در این  
 مورد یادآوری بیان حضرت ولی امرالله حائز اهمیت است که میفرمایند :  
 "در جزئیات باید انعطاف پذیر بود ولی در اصول قاطع و مستحکم"  
 (ترجمه)

اکنون ببینیم وظیفه والدین در این موارد چیست ؟  
 در اینجا مجال تفصیل نیست لذا بعضی نکات را متذکر میشوم :

- ۱- زیارت و تلاوت آثار مبارکه در هر صبح و شام
  - ۲- نماز مناجات روزانه
  - ۳- رعایت ایام متبرکه و محرمه
  - ۴- شرکت در ضیافت نوزده روزه
  - ۵- روزه گرفتن در ایام صیام
  - ۶- تشکیل جلسات و احتفالات تبلیغی
  - ۷- تقدیم تبرعات
  - ۸- القاء محبت الله در قلوب اطفال
  - ۹- خواندن و روایت تاریخ امر برای اطفال
  - ۱۰- داشتن عکس های امری در منزل
- اینها عواملی است که در فراهم آوردن محیط بهائی در خانه ها بسیار موثر  
 و لازم است .

تشکیلات محلی چه اقدامی میتوانند بکنند ؟

۱- تشکیل کلاسهای درس اخلاق

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

"... در روس اخلاقیه بسیار مهم است تشکیل جلسات اخلاق از  
 ضروریات اساسی است . اولاً "بالطفال آیات الهی و آثار جمال  
 مبارک تدریس میگردد . ثانیاً "اخلاق بهائی تعلیم میشود ثالثاً"  
 در این مجامع حقایق امری و تعالیم الهی بآنان تفهیم میگردد و  
 رابعاً "چون دارای ارزش معنوی و روح بهائی است اطفال باید  
 باشوق و ذوق در آن شرکت نمایند و اگر نتوانند هر هفته شرکت  
 کنند هر دو هفته یکبار شرکت نمایند و اگر باز هم میسر نشد هر ماه  
 یکبار حضور یابند . مقصود آنستکه بهر حال جلسات دروس اخلاقی  
 را تشکیل دهند ."  
 (ترجمه)

## ۲- اجتماعات مخصوص کودکان

ترتیب گردشهای دستجمعی و تفریحات مفید  
تشکیل احتفالات  
انعقاد جلسات موسیقی

۳- برگزاری ضیافات نوزده روزه به ترتیبی که برای اطفال هم جالب و جاذب باشد .

تشکیلات ملی چه اقدامی میتوانند بکنند ؟

- ۱- انتشار نشریه مخصوص نونهالان
- ۲- برگزاری جلسات سخنرانی خاص نونهالان
- ۳- ترتیب برنامه های مخصوص کودکان در کلاسهای تابستانه و زمستانه
- ۴- سپردن مسئولیت به نوجوانان چون خیلی شائق پذیرفتن خدمات هستند
- ۵- شرکت دادن آنها در فعالیت های مختلف

در اینجا قبل از پایان مقال سئوالی را که همیشه پیش می آید مطرح میکنم .

- تربیت اطفال را از چه سنی باید شروع کنیم ؟

- در آثار مبارکه مطالب بسیاری در این باره هست .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

"... اما در وقت خواب اطفال امهات باید غزلیات جمال مبارک  
را بخوانند تا از سن طفولیت این اطفال بآیات هدی تربیت  
شوند..."

"... اطفال را باید از صغرسن به تربیت آلهی تربیت نمود و  
اخلاقشان را تحسین و تعدیل کرد و هر قسم که بخواهی تشویق  
نموده نفعات محبت الله در رکینونتشان تاثیر نماید و چون تازه  
نهال در حدائق کمالات آلهیه نشو و نما نماید..."

"... ابتدا باید امهات اطفال شیرخوار را در مهده اخلاق تربیت  
نمایند زیرا اول مربی امهاتند تا چون طفل بالغ گردد به جمیع  
خصائل حمیده و فضائل پسندیده متصف و متخلق شود..."

"... به تمام قوت در تربیت اطفال کوشند تا با آداب آلهی و روش و  
سلوک بهائی از خرد سالی تربیت شوند..."

"... اطفال را از سن طفولیت از شدی تربیت گنیه شیرد هید  
و پرورش نمائید..."

"... و اما اطفال ازینجسالگی باید در تحت تربیت داخل شوند  
یعنی روزها در محلی که مربیان هستند محافظه شوند و ادب

سایموزند و تحصیل بعضی از حروف و کلمات و قرائت مختصر عنوان  
 بازی تعلیم شوند . . . .  
 . . . باید در مدارس ابتدایه تعلیم دین گردد . بعد از تعلیم  
 دیانت و اعتقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت بتعلیم  
 سایر علوم پرداخت . . . .

## نتیجه :

رعایت نکاتی که ذکر شد هنگامی موثر و مفید است که واقعا " بآنها ایمان داشته

باشیم

بگذارید برایتان داستانی بگویم :

آورده اند که در اکاف هند وستان بیشه ای بود که ماهها بران باران نیارید  
 پس رستنی از خاک نرست و دام و دراز تشنگی بر خاک ریخت . مشایخ قوم بر آن شدند تا هر  
 کس از اهالی به معبد رود و نیاز بر حضرت بی نیاز آرد . ابتدا پیران قوم روی به معبد نهادند  
 و دست به دعا برداشتند و شفاعت وزاری کردند و بیرون آمدند و رفتند و از آنهمه هیچ باران نیارید  
 پس همه مردمان از مردان و زنان به معبد شدند و ایشان نیز استغاثه ها بکردند همچنان باز  
 هیچ باران نیارید . روزی دختری خردسال بعزم معبد از خانه درآمد و چون بمعبد رسید  
 شد بادل پاک باخدای خویش سخن کرد و نیاز آورد . هنوز پای از معبد بیرون نگذاشته بود که  
 باران گرفت .

- میدانید چرا ؟

- او را چندان بصدق نیت خویش و فضل حضرت حق اعتماد و ایمان بود که با خود

چتر آورده بود .

دستان عزیز

عرفانی که بعشق نیانجامد عرفان حقیقی نیست  
 عشقی که با ایمان نکشاند عشق واقعی نیست  
 ایمانی که حاصل عمل بیارنیاورد ایمان صحیح نیست  
 و عملی که به یگانگی و اتحاد منتهی نگردد عمل درست نیست

عرفان ، عشق ، ایمان اعظم قوای روی زمینند  
 حضرت عهد الیهما میفرمایند :

" . . . این امر اعظم دارای قدرتی خفیه است قدرتی مـسـری  
 و عظیم که بسیار بسیار از علم و بصیرت اینها انسان و ملائک آسمان

بد و راست . همین قدرت نامرئی موجب کلبه این خدمات  
 و فعالیتهاست . این قوه قلوب را به بیان آرد جبال را به  
 حرکت وادارد و حل مسائل پیچیده و مشکلات امری نماید  
 الهام بخش رستان گرد و موجب خوف و هشت معاندان و  
 تشتت و تفرق قوای آنان شود . تا سپس عالم روحانی جدید کند  
 و رمز ملکوت الهی را آشکار نماید . . . .

(ترجمه)

باروحانیت میتوان به عبودیت و فداکاری توفیق یافت و از این طریق با کمال  
 مسرت واقعی حاصل کرد . این وسیله ایست که ما را به هدف و مقصد اعلای تربیت بهائوسی  
 اطفال و نونهالان نائل می گرداند .  
 حضرت ولی امرالله میفرمایند :

"والدین بهائی در برابر اطفال بخصوص اطفال ناهنجار و جسمورتنها نباید اکتفا  
 به روش عدم مقاومت نمایند . . . حتی دعا و مناجات از طرف آنها کافی نیست بلکه باید کوشش  
 نمایند که به آرامی و شکیبائی در افکار جوان آنان مبادی امری و اصول اخلاقی را تجسم بخشند  
 و آنان را با آداب و تعالیم مبارکه بنحوی آشنا سازند که آنها بحقیقت اینها الهی گردند و خلق  
 و خوی انسانی یابند و بندگان وفادار و مومن درگاهش شوند . اینست مقصد اعلی و غایت قصوای  
 تعالیم و معارف امری که حضرت بهاء الله بنفسه المہمین علی العالمین توصیه و تاکیدی  
 فرموده اند . . . ."

(ترجمه)

باین ترتیب اطفال ماهمان نونهالان گلشن الهی که حضرت عبدالبهاء آرزو -  
 داشته اند خواهند شد و نفوس صافیه و ارواح مجردہ ای خواهند گردید که جز خدمت باستان  
 مبارک آن موجود امکان و عالم انسان آرزویی نداشته و هدفی نخواهند داشت .

---

● (۱) در متن انگلیسی سه کلمه Believe و Love - Live بمعانی زندگی ، عشق و ایمان آمده که جناس لفظی دارند و بقول گوینده از یک ریشه اند .



دو قطعه

از دوشنباره لوموند

VENDREDI 7 MAI 1976

1.30 F

48 PAGES DERNIÈRE ÉDITION

10 dir. Tunisie, 100 m. ;  
10 sch. ; Belgique,  
Danemark, 3 kr. ;  
18 p. ; Grèce,  
Liban, 125 p. ;  
kr. ; Pays-Bas,  
2.25 kr. ;  
10 n. din.

# Le Monde

Fondateur : Hubert Beuve-Méry

Directeur : Jacques Fauvet

مقدمه :

آنچه زیلا" از نظرتان میگذرد ترجمه مقاله ای  
است که در ماه مه ۱۹۷۶ در روزنامه (لوموند)  
یکی از معروفترین و پرتیراژترین روزنامه های فرانسه  
وبلکه جهان ، انتشار یافته است . ظاهراً انگیزه نگارش  
این مقاله ، برگزاری کنفرانس بین المللی پاریس در اوت -  
گذشته بوده است . مطالعه این مقاله بدون شك از جهت  
آشنائی بیشتر با قضاوت آمیخته با تحسین و اعجابی که  
در جهان نسبت به دیانت بهائی وجود دارد ، خالی  
از لطف نخواهد بود .



# يك رویای دل انگیز

ترجمه : سهراب همگی

● هجد همین کانونشن ملی بهائیان فرانسه روزهای ۲۴ و ۲۵ آوریل در پاریس برگزار شد . در این مجمع چهل نمایند ، از تمام نقاط فرانسه ، نه عضو محفل روحانی ملی یعنی امنای جامعه بهائی فرانسه را انتخاب کردند در محل برگزاری این کانونشن در پاریس ، کنفرانس بزرگ بین المللی بهائیان از ۳ تا ۶ - اوت ۱۹۷۶ منعقد خواهد شد . در این کنفرانس هزاران بهائی از سراسر دنیا شرکت خواهند جست .

بر سر میز غذا ایازده نفر بودیم از ملیتهای مختلف صاحبان مشاغل گوناگون : دانشگامسی ، محقق ، پزشک زن و مرد . صورت غذا بسیار ساده بود : سالاد و گوشت سرخ شده . از مشروبات الکلی خبری نبود مدعین سابقاً " مسیحی ، کاتولیک و پروتستان ، یهودی ، مسلمان ، زردشتی و حتی منکرو وجود خدا بوده اند ولی بعداً " همگی در ظل دیانت جهانی بهائی ماوی گرفته بودند .

دیانت بهائی که در فرانسه کمتر شناخته شده است در سیمده و هفده کشور در ریش از هفتاد هزار نقطه در سراسر عالم استقرار یافته و میلیونها پیرو دارد که از این میان یکصد و پنجاه نقطه یا چندین هزار بهائی در خاک فرانسه واقع است . ( ۱ ) . دیانت جهانی بهائی بعنوان یک دین مستقل در غالب کشورهای رسمیت شناخته شده و بعنوان یک عضو غیر سیاسی از سال ۱۹۵۲ در د فتراطلاعات سازمان ملل متحد در نیویورک نماینده دارد . و در شورای اقتصاد و اجتماعی آن سازمان عضویت یافته است .

این امر در ۱۸۴۴ از ایران و با تعالیم علی محمد باب نشأت گرفت که بشرط ظهور دیانت بهائی بود و دیانت بهائی بنویه خود بوسیله میرزا حسین علی - بهاء الله بمعنای فتر ایازده که خود را موعود جمیع ملل

نامید بین سالهای ۱۸۶۳ تا ۱۸۹۲ به جهانیان اعلام گردید . بهاء الله را مورد انبیت و آزار بسیار قرار دادند و سرانجام او را از موطن خود تبعید و در قلاع نظامی محبوس ساختند . او در طی این مدت اوقات خویش را تماماً به تعریف خط مشی جامعه بهائی اختصاص داد و اصول دینت مزبور را طی الواحی به سلاطین و امرای دول و روسای مذاهب مختلف ابلاغ نمود .

## LA CONVENTION DE LA FOI BAH'A'IE

### Une utopie séduisante

La dix-huitième convention nationale des Baha'is de France s'est réunie les 24 et 25 avril, à Paris. Au cours de cette rencontre, une quarantaine de délégués de toutes les régions de France ont élu les neuf membres de l'assemblée spirituelle nationale, conseil d'administration nationale.

ranimer leur vie, de démontrer leur unité... »

Les Baha'is n'ont pas le droit d'appartenir à un parti politique, considéré comme « facteur de division » (bien qu'ils puissent voter) ; ils refusent de faire un choix entre le capitalisme et le socialisme, se contentant de vivre de l'abréciation des et

یکی از اصول بنیادی دینت بهائی اینست که **حقائق ادیان اعتباری است نه مطلق** و فیض الهی مستمر و متزاید است . با اعتقاد بهائیان کلیه ادیان الهی منشأ واحدی دارند و بین اصول اساسی این ادیان هماهنگی کامل موجود است ، اهداف و خواستههای یکسانی دارند و تعالیم پیامبران جز از حقیقت واحدی سرچشمه نمیگیرند . به اعتقاد بهائیان بهاء الله " مظهر ظهور الهی " است همچنانکه ابراهیم ، موسی ، بودا ، کریشنا ، زرتشت ، مسیح و محمد نیز چنین مقامی داشتند آنها بهاء الله را آخرین پیامبر نمیدانند .

هدف اساسی دینت بهائی وحدت عالم انسانی است زیرا بهاء الله می گوید همه انسانها قطرات يك بحرند و اوراق يك شجر " دین باید یکی باشد زیرا خدا یکی است و انسانیت هم یکی است .

بهائیان به وحدت اساسی ادیان الهی معتقدند و طبق اعتقاد ایشان فیض الهی مستمر است نه منقطع و در سلسله

ادیان مختلف مثل کلیسی، عیسوی، بودائی، هندو و بهائی وحدت واقعی وجود دارد و تمایزات ظاهری ادیان گوناگون با عرضه جلوه جدیدی از حقیقت بوسیله دیانت جدیدی که وارث ادیان گذشته است از میان برداشته شده است.

بہائیان حق عضویت در احزاب سیاسی را ندارند زیرا رقابت‌های سیاسی موجب تفرقه و اختلاف نظر می‌گردد.

آنها هیچ‌یک از رژیم‌های کاپیتالیسم و سوسیالیسم را بر نمی‌گزینند بلکه نقطه نظرگاهشان تعدیل معیشت و رفع اختلاف فقیر و غنی می‌باشد. در عین حال از لحاظ مدنی مطیع حکومت متبوع خود هستند اعم از اینکه حکومت مزبور دموکرات، خود مختار، جمهوری یا اریستوکرات باشد.

اگر به بهائیان نسبت ضد سیاسی بودن یا تنه‌ها در پی معنویات رفتن داده شود چنین پاسخ می‌دهند: منزه از سیاست و وفاداری به اصول مذهبی خود پیروی می‌کنیم و اگر فی‌المثل از درگیری در مناقشات سیاسی احتراز می‌جوئیم بخاطر اینست که اقله‌های دیگری در برابر خود داریم و خواهان وحدت اقوام و ملل متنوعه هستیم. مرز اطاعت بهائیان در امور مدنی را اصول اعتقادی ایشان ترسیم میکند و به همین جهت از دیرباز تا کنون در بسیاری از کشورها مورد صدمه و آزار فراوان قرار گرفته و می‌گیرند. اعتقاد ایشان باینکه تمام افراد بشر یک ملت محسوب میشوند تا کنون ممانعت عظیمی برایشان ببار آورده است.

نقطه نظرگاه سیاسی بهائیان را می‌توان در این عبارت خلاصه نمود "ما سودای کسب قدرت در سرنداریم بلکه آماده خدمت به عالم انسانی هستیم".

دیانت بهائی دیانتی است که محبت، صلح و اتحاد را توصیه میکند، دیانتی است برکنار از هیاهوهای تبلیغاتی، مکتبی است که در صد تلفیق بهترین جنبه‌های هر یک از عقاید الهی بی‌یکدیگر می‌باشد، نهضتی است که بگفته ارنست رنان در ۱۸۶۶ "کاملاً" از نهضت‌های دینی قبل متمایز است و چنان شور و غوغائی در عالم برانگیخته که

بطورنسی ، پیش از همه ادیان دیگر رسپبلش به شهادت  
رسیده اند . " و به گفته تولستوی : " تجلی مصفی ترپسن  
ومتعالی ترین احساسات مذهبی است . "

۱- مرکز جهانی بهائی در دامنه کوه کرمل مشرف  
بریند رحیفا- یعنی در نزدیکی مدفن باب و مقر بیت العدل  
اعظم قرار دارد . بیت العدل متشکل از ۹ عضو می باشد که  
هره سال یکبار انتخاب میشوند و قدرت قانونگزاری دارند

SAMEDI 7 AOUT 1976

1,40 F

20 PAGES DERNIÈRE ÉDITION

# Le Monde

Fondateur : Hubert Beuve-Méry

Directeur : Jacques Fauvet

روزنامه لوموند در شماره ۹۸۰۹ مورخه  
۷ اوت ۱۹۷۶ مطابق ۸ شهرالکمال ۱۳۳  
بدیع نیزراجع به کنفرانس بین المللی بهائی  
شرح مصاحبه با حرم مبارک امة البهیا  
حضرت روحیه خانم راکه خبرنگاران آقای  
آلن وودرو ALAIN WOODROW بعمل  
آورد تحت عنوان بهائیان و وطن آنان  
چنین نگاشته :

# بهایان

ترجمه : حسن محبوبی

● شش‌هزار بهائی که از ۳ تا ۶ اوت در کنفرانس مجللی در قصر کنگره جمع شده بودند دارای ایمان و اعتقادی قابل قبول و جالب و جاذب میباشند. در همین حال که تحسری حقیقت از شعائر بارز آن است بعقاید سایرین احتیاطاً میگذارند خانم روحیه ربانی عالیترین شخصیت دیانت بهائی و همسر آخرین قائد روحانی بهائیان و "سفیر سیار" بهائی اظهار داشتند :

"مانه‌کشیش در ایم و نه آخوند و نه هیئت  
مرسلین و مبلغین . مقصد و منظور نهائی امر  
بهائی که در قرن گذشته در ایران بوجود  
آمده تاسیس یک تمدن جدید جهانی است  
که بر اساس اتحاد بین مردم و وحدت نوع  
انسان استوار گردیده . (روزنامه مورخه  
۷ مه در این مورد ملاحظه نمائید )"

در کشور فرانسه که شناسائی کمتری از این نهضت  
دارند نسبتاً "جمعیت آنها کمتر و حدود هزار نفر است لیکن  
تعداد بهائیان بالغ بر چندین میلیون نفر میباشد که در بیش  
از صد کشور جهان وجود دارند و تابع تعالیم پیامبر خویش  
بهاء الله (۱۸۹۲-۱۸۱۷) میباشند که میفرماید :

"عالم یک وطن است و من علی الارض اهل  
آن ."

از آنجائیکه جامعه بهائی از سال ۱۹۵۲ در سازمان  
ملل برسمیت شناخته شده آقای کورت والد هایم دبیر کل  
این سازمان پیامی محبت آمیز خطاب به کنفرانس توسط  
رئیس دفتر اطلاعات سازمان ملل در پاریس ارسال داشته  
همچنین روز سوم اوت خانم ربانی "بانوی اول" بهائیه  
(۱) بارئیس دفتر آقای ژان سوانیارگ وزیر امور خارجه  
فرانسه ملاقات نمودند دیانت بهائی در امور سیاسی بالمره  
مداخله نمینماید .

در مقابل بحران تمدنی که در مسیرش قرار گرفته‌ایم

و گویی شاهد زمان واپسین جهانیم نظر شما چیست ؟  
خانم ربانی به آرامی عقیده خود را چنین

ابراز نمودند :

" بهائیان با سرور و وفور دشمنان ما نیستند  
 اصول عقاید خویش و زندگی نمودن بر طبق  
 تعالیمشان میکنند و برای تنویر مردم  
 جهانیان بنور ایمان در راه میمانند .  
 در جواب سؤال اعمال خشونت وین عدالتی

گفتند :

" ما بدون شرط مخالف اعمال خشونت  
 و زور هستیم اعمال خشونت و شدت عمل  
 هیچ گونه نتیجه ای در بر ندارد . نخستین

## Les baha'is : patrie

Les six mille baha'is qui ont suivi les mormons au Palais des congrès, du 3 au 6 août, partagent une croyance beaucoup plus tolérante et attachante. Le prosélytisme est défendu, ainsi que les quêtes. « Ni prêtres ni missionnaires », affirme Mme Ruhyyih Rabhani, la plus haute personnalité de la foi baha'ie, veuve du dernier chef spirituel et « ambassadrice itinérante ».

Le but du mouvement baha'î, né en Perse au siècle dernier, est l'établissement d'une nouvelle civilisation mondiale basée sur la concorde.

bani. — les baha'is se contentent de faire connaître leur doctrine, de vivre selon leurs principes, de prier pour que les hommes voient la lumière.

Et la violence, et l'injustice ?  
 « Nous sommes contre la violence, inconditionnellement, dit-elle. La violence ne résout rien. Il faut d'abord obéir au pouvoir légitime, tout en agissant par d'autres moyens. Les lois sont faites pour le bien commun du plus grand nombre. »

Prenez le cas de l'Afrique du Sud, par exemple criant à la violence, lui est imposé.

وظیفه ما از هر جهت اطاعت از حکومت  
 قانونی است قوانین برای سعادت عامه  
 و اکثریت وضع گشته اند .

طبق مطالعاتی که بعمل آمده و آمار  
منتشره توسط دانشگاه ماساچوست آئین  
بهای دیانتی است که اکنون سریعترین  
نشوونما و پیشرفت و تقدم را در جهان دارد .

---

( ۱ ) خوانندگان عزیز توجه دارند که عبارات بکاررفته در متن  
مقاله انتخاب نویسندگان اصلی است .



# آهنگ بدیع

## جوانان و نوجوانان

۷۴

۱- از آثار مبارکه

۲- "اخلاق" (از کتاب راهنمای مهاجرین نوشته حضرت روحیه خانم)

۷۵

ترجمه: امین ضرغام

۸۲

۳- قلب محبت پذیر

۸۴

۴- از کتاب لحظات تلخ و شیرین نوشته جناب عزیزالله سلیمان

۸۲

۵- وداع با تمدن معرفت کتاب و ترجمه: عزیزاصغرزاده

«... تا فکر انسان متفرق است ابدانستیجه ای نخشد ، ولی اگر  
در یک نقطه فکر جمیع شود تیاج عظیمه نخشد مانند آفتاب که  
در مرآت مسطح ناشی تمام ندارد ولی چون در مرآت مقعر یا در مرآت  
محدب تجلی نماید جمیع حرارت در نقطه ای جمع شود و آن  
نقطه از آتش حرقش بشیر است ، پس باید فکر را در نقطه ای  
جمع کرد تا قوه نافذه گردد ...»

از کتاب راهنمای مهاجرین  
نوشته : حضرت روحیه خانم  
ترجمه : امین ضربغام

# اخلاق

" لعمری نوره یفوق نور الشمس و اشراقها "   
حضرت بهاء الله

هر فرد بهائی بایستی فرق مشخصی بین آنچه امروز جهان متعذر خواننده  
میشود با آنچه از او بعنوان یکی از پیروان حضرت بهاء الله انتظار میرود و آن قالبی که قبائل  
و گروههای از مردم بر طبق آن عمل میکنند قائل گردد .

حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۳۸ در کتاب ظهور عدل الهی میفرماید که :  
" جامعه امریکائی شمالی تحت فشار " یک مدنیت مفرط و قاهر  
مادی " یک مدنیت مفرط و تضعیف کننده مادی " است . مدنیتی  
که " فقدان ارزشهای معنوی " شاخص آن است و همین  
" فقدان معنویات و بی بندوباری " است که " گروه نه چندان  
قلیلی از مردم این جامعه " را آلوده نموده است . متأسفانه  
همین معیارهای جامعه امریکای شمالی - که در اروپا نیز رایج  
گردیده - بسرعت در جوامع دیگر جهان نیز گسترش می یابند و  
اثرات زیان آور آن در ریاستخت و شهرهای بزرگ آسیا ، آفریقا  
اقیانوسیه و امریکای لاتین بسرعت افزایش مییابد .

به تعبیر حضرت ولی امرالله دنیا را " یک مدنیت سبع و درنده مادی تضعیف میکند ، نکته مهم و قابل توجه اینست که حضرت ولی امرالله بیش از یکبار عبارت " تضعیف کننده " را همراه مدنیت مادی بکار میبرند . تضعیف کردن یعنی چیزی را از قدرت بی بهره ساختن . از نیرومندی قوی کردن . و بنظر میرسد آن حضرت مدنیت مادی را به ویروسی تشبیه میکنند که چنان موجودیت جامعه انسانی را ناتوان میسازد که امراض دیگر میتوانند آنرا از یاد آورند . در حقیقت هیکل مبارک در آثار خود به یک " مدنیت مادی سرطانی " اشاره دارند . قائل مهبی که سلولهای مادی را تبدیل به سلولهای بیماریزایم التزاید ناپود کننده مینماید . در آثار حضرت ولی امرالله هرگز کلمه ای بیهوده بکار نرفته است و کسانی که برای تبلیغ به کشورهای در حال پیشرفت میروند باید ببینند که مشخصات تمدنی که خودشان در آن می زیسته اند چیست ؟ حضرت بهاء الله میفرماید :

" ان التمدن الذی یذکره علماء مصر الصنایع والفضل لو یتجاوز حد الاعتدال لتراه نقصه علی الناس . . . انه بصیرمید الفساد فی تجاوزه کما کان مبداء الاصلاح فی اعتداله "

" سوف تحترق المدن من ناره . . . "

یکی از چیزهایی که این تمدن زیانبخش بسرعت از بین میبرد معیارهای اخلاقی جامعه انسانی است . آنچه امروز بعنوان جامعه آزاد خوانده میشود دقیقاً نقطه مقابل جامعه ایست که حضرت بهاء الله ارائه میفرماید که در اصل همه چیز میتواند باشد مگر آزاد و بی بند و بار چه تحت قوانین و نظامات و اصول محکم اخلاقی اداره میشود . این نکته ایست که ما باید برای مقامات اجتماعی ، مبتدیان و رهبران افکار عمومی کاملاً روشن کنیم معیارهای اخلاقی را که بهائیان بایستی با آنها تمسک نمایند حضرت ولی امرالله در همان توفیق منبع در نهایت وضوح تبیین نموده اند :

" طهارت و تقدیس باید اصل مسلم و میزان مکمل رفتار و اطوار یاران در روابط اجتماعی آنان با اعضا داخل جامعه هم چنین در تماس و ارتباطشان با عالم خارج باشد و نیز باید این صفت متعالی طراز هیکل و مایه تقویت مساعی و مجهودات لایقه نفوسی قرار گیرد که به نشر نفعات مسکبه الهیه قائم و به تعشیت امور امریه مالوف و بخدمت آستان مقدس حضرت بهاء الله مفتخر و متباهی اند . در استان الهی و مستظلمین در ظل لواء سبحانی چه در سفر و چه در حضر چه در مجامع عمومی و چه در محافل و مجالس خصوصیه چه در مکاتب و مدارس و چه در معاهد علمیه و ادبیه باید این شیوه مرضیه را در جمیع احوال حلیه و در ثار خویش قرار دهند و یکمال دقت و اتقان در حرکات و سکنات یومیه خود ظاهر و عیان سازند هم چنین در فعالیتهای مدارس تالیفیه و با هر فرصت و موقعیت دیگری که حیات جامعه بهائی مورد تقویت و تحکیم واقع گردد باید باین امر دقیق عنایت مخصوص مبذول شود . بالاخره این حقیقت شاخصه باید صفت مشخصه و غیر قابل انفکاک جوانان و ملازم با ما مورث و رسالت فخیم ایشان تلقی شود

هیاتی که جامعه بهائی را عنصری عظیم و ترقی و هدایت آتیه نسل جوان کشور را عاملی بسس  
موشروقوب محسوب میگرد .

این تقدیس و تنزیه باشکون و مقتضیات آن از عفت و عصمت و پاکیزگی و طهارت و  
اصالت و نجابت مستلزم حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادای الفاظ  
و کلمات و استفاده از ملکات و قرائح هنری و ادبی است همچنین توجه و مراقبت تام در  
احتراز از مشتهیات نفسانیه و ترک اجوا؛ و تمایلات سخیفه و عادات و تفریحات و رفیقه مفرطه ایست  
که از مقام بلند انسان بکاهد و از اوج عزت بخصیض ذلت متنازل سازد و نیز مستدعی اجتناب  
شدید از شرب مسکرات و افیون و سایر آلا پشهای دنییه نالایقه است این تقدیس و تنزیه هر  
امری را که منافی عفت و عصمت شمرده شود خواه از آثار و مظاهر هنر و ادب و یا پیروی از طرفداران  
خلع حجاب و حرکت بلا استتار در مرآی ناس و یا آمیزش بر طریق مضاحبت و یا بیوفائی در روابط  
زناشویی و بطور کلی هر نوع ارتباط غیر مشروع و هرگونه معاشرت و مجالست منافی با احکام و سنن  
آلیمه را محکوم و ممنوع مینماید و بهیچوجه با اصول و موازین سیده و شئون و آداب غیر مرضیه عصر  
منحط و روبروال کنونی موافقت نداشته بلکه با ارائه طریق و اقامه برهان و دلیل بطلان این  
افکار و سخافت این از کار و مضار و مفاسد اینگونه آلود گیها را عملاً "مکشوف و هتک احترام از نوامیس  
و مقدسات معنویه منبعث از تجاوزات و انحرافات مضله را ثابت و مدلل میسازد".

ترجمه ظهور عدل آلیمی صفحه ۶۲

حضرت ولی امرالله برای رفع هر نوع شبهه ای نص صریح حضرت بهاء الله را در  
این مورد که بهائیان را اعم از زن و مرد تا زمان ازدواج به تنزه و تقدیس کامل در روابط جنسی  
امری نماید نقل میکنند و یکی از این بیانات اشاره هیکل مبارک بطور اخص خطاب به  
رجال است که میفرمایند :

"ولو یرد ن علیهم ذوات الجمال باحسن الطراز لا ترتد الیهن

ایما رهم بالهوی اولئک خلقوا من التقوی . . ."

و در بیان دیگری اشاره مستقیم به نسوان میفرمایند که :

"طراز اعظم از برای نسوان عفت و عصمت بوده و هست"

هرچند این عبارات اشاره به روابط مرد با زن دارد اما با هستی کامل  
روشن گرد که روابط هم جنس گرایانه در تعالیم بهائی ممنوع است و کسانی که به چنین ابتلائی  
اسیرند باید با عزم اطاعت از امر حضرت بهاء الله بوسیله دعا و مناجات یا در صورت لزوم  
درمانهای پزشکی و روانپزشکی آنچه میتوانند در غلبه بر این تمایل معمول دارند .  
در حقیقت رعایت این نکات اخلاقی با مهاجرت ارتباط دارند . کسانی که

با اصطلاح متداول — جوامع "پیشرفته" تر را به عزم رفتن به جوامع "عقب مانده" تر تسلسل  
میکند ممکن است با این نکته مواجه شوند که آنچه بعنوان رفتاری غیر اخلاقی در جوامع  
اولی مکتوم نگه داشته میشود — بالا اقل میشود — در جوامع اخیر بسیار آشکار است . من فکر

میکنم ما باید در قضاوت رفتارهای اخلاقی مردمان دیگران نکته را بفهمیم و تشخیص دهیم که بوده پوشی رفتارهای زشت، باد و روشی و ربا هرگز از انجام هلنی آنها، اخلاقی ترین است شاید که مثال بهترین مطلب را روشن کند. در سفر به قبایل مختلف برای من مواردی پیش آمده که در منزل يك بهائی از چه بسیار دست داشتی دختر خانوادۀ تعریف نموده ام و وقتی خواسته ام با شوهر دختر آشنا شوم بمن گفته شده که چنین شخصی وجود ندارد با وجودی که خانوادۀ دختر از این موضوع ناراحت بوده اند ولی بچه را — که قطعاً از همه بی تقصیرتر است با عشق و هلاکۀ بسیار نگهداری میکردند. وقتی بیرون میروم که در آن قسمت از جهان که جوانیم را در آن گذرانده ام چگونه رفتارهای غیر اخلاقی با رباکاری پنهان میشد و چطور کودک نامشروع و ناخواسته مخفیانه به دیگری واگذار میگردد. نمی توانم احساسی جز این داشته باشم که روش مردم این قبایل بسیار بهتر و پرورش کودک بیگناه با مهر و محبت بسیار عادلانه تر است.

همانطور که صریحاً ذکر شد اطفال غیر مشروع در بسیاری از نقاط جهان بطور معمول وجود دارند. بهائیان نقاط دیگر با معیاری های دیگر باید بی نهایت دقت کنند که بهیچوجه اینگونه نفوس را با اقتضای آداب و سنن اخلاقیشان مورد آزار و توهین قرار ندهند. وظیفه ما اینست که خودمان بهائی های بهتری باشیم و از طریق این سرمشق دیگران را برای دهم تازند گیشان را با اصول الهی برای این عصر تطبیق دهند. این نکته را حضرت بهاء الله بنحو شایسته ای در کلمات مبارکه مکتوبه بیان میفرمایند:

“کیف نسبت عیوب نفسک و اشتغلت بعیوب عبادی من کان علی ذلک فعلیه لعنه منی”

با توجه به اصولی که امر حضرت بهاء الله برای ما تعیین نموده است داشتن رفتاری منطبق بر تعالیم مبارکه در جهان امروز واقعاً دشوار است بنابراین بهترین کس برای اصلاح کردن در ابتدا خود ما هستیم.

در هر حال من کاملاً معتقدم که محافل روحانی اعم از ملی و محلی و بالتبع تشکیلات تابعه شان بایستی در نهایت دقت و تنظیم برنامه مبلغین سیار و تدارک جا و وسائل برای ایشان نظارت داشته باشند. يك دختر و پسر یا چند دختر و پسر جوان نباید در اماکن بهائی بدون سرپرست و همراه مسکن داده شوند. این نکته که رفتار و تربیت روحانی ایشان غیر قابل انتقاد است مورد بحث نیست. اولاً این عمل منطبق با آنچه از بیانات حضرت ولی امر الله در بالا نقل شد نیست. ثانیاً غیر ممکن است که بتوان به غیر بهائیان تفهیم نمود که رفتار جوانان ما غیر قابل سرزنش است. هر ناظری با طبیعت انسانی بدترین صورتهای فکری میسرسد بنابراین در هر دو صورت مانع نظر خود را که میخواسته ایم بجهانیان نشان بدیم که واجد ارزشهای والای اخلاقی هستیم و نه فقط آنها را تبلیغ میکنیم بلکه بطریق اولی عمل مینمائیم، زیرا گذاشته ایم.

در بسیاری از کشورهای مختلف جهان صحیح نمیدانند که يك دختر جوان



بدون همراهی شوهر یا خانمی مسن تر به سفر تبلیغی برود بخصوص روستائمان چنین کساری رانه تنها عجب بلکه غیر اخلاقی تلقی میکنند .

از طرف دیگر نقاطی در سرتاسر جهان وجود دارند که يك خانم جوان و مجرد بهائی میتواند برای تبلیغ بتنهائی حرکت کند بخوشی از او استقبال خواهد شد و هیچ حرفی پشت سر او زده نمیشود و می تواند بی نهایت مفید واقع گردد هم چنانکه گفتم بر عهدہ مسوولین جامعه است که عاقل ، مطلع و هوشیار باشند البته افراد بهائی نیز باید برای نکات واقف و عامل باشند .

در آمریکا لاتین ، بطور اخص ، خانمهای جوان و همینطور خانم های مسن تر نمیتوانند در مورد نحوه زندگیشان و بخصوص اگر جوان باشند در مورد محل سکونتشان بی وقت باشند . دختری که در خانه ای بدون بزرگتر زندگی میکند و عبارت دیگر تخت حمایت يك خانم مسن تر یا يك خانواده نیست متوجه خواهد شد که مردم اورا زنی ، اگر نه بدکاره ، لااقل بی بند و بار میشناسند و کم و بیش خودش را مطمئن یا محکوم خواهد یافت . اینکه ما بگوئیم او از اروپا یا آمریکا شمالی آمده و چنین طرز تلقی فقط يك کهنه پرستی بی معنی است حاصلی نخواهد داشت . هدف مهاجرت او جلب نفوس به امر مبارک و ارائه این امر بنحوی است که مردم بخاطر رستگاری خودشان و جهانیان به آن توجه نمایند . نه برانگیختن يك عکس العمل خصمانه بر ضد امروزه مبلغ بهائی .

خانمهای مجرد در کشورهای لاتین نه تنها بایستی در مورد محل زندگیشان بسیار وقت کنند نیز نباید هیچوقت يك مرد مجرد را به اطاقشان دعوت کنند . همین وضعیت در مورد مردان جوان نیز صادق است . آنها در مورد انتخاب محل زندگیشان بسیار آزاد تر هستند اما بایستی در رفت و آمدهایشان مراقب نام نیک خود باشند .

من کاملاً می فهمم که این تذکرات ممکن است برای جوانانی که آزادی بسیار این ایام را خوش دارند کسل کننده باشد . با این وجود اینها بر اساس آثار بهائی و تجارب

و مشاهدات شخصی نوشته شده اند . چشم پوهنی از این مطالب غالباً زبان بسیار به امر تبلیغ و گسترش امر الله رسانده و مصائب شخصی برای مؤمنین عزیز خود آکارولی کم تجربه وی دقت ایجاد نموده است .

یکی از امور رایج در امریکای لاتین که در بعضی جاهای دیگر نیا هم هست عادت معمول جدایی زن و شوهر بدون طلاق و طلاق اکثراً در قانون وجود ندارد ( و زندگی کم و بیش دائمی با کسی دیگر است که ممکن است سالها در آن بماند و خانواده کاملاً جدیدی تشکیل شود در بسیاری موارد حتی اگر موافقی که برای ازدواج وجود دارد بر طرف گردد یا وجود نداشته باشد طرفین تمایلی به ازدواج با یکدیگر نشان نمیدهند و مایلند بهمان نحوه قبلاً با یکدیگر زیسته اند ادامه دهند . بعضی مواقع این مربوط به عادات و تلقی های روانی است که هیچ دلیلی برای تغییر نمی بیند اما در سایر موارد این مسأله بخاطر قوانین مملکتی است که در آن زن دارای هیچ حقی نیست و اگر با مرد ازدواج کند تمام حقوقش را بر اموال و اطفال خود از دست میدهد . وقتی مرد می بایست شرایط بخواهند بهائی شوند . این ارتباطی به مهاجر یا مبلغ ندارد که بآنها بگوید در باره زندگی خصوصی شان چه باید می کردند و باینکه برای بهائی شدن نشان شرایطی قائل گردد . آنچه مرد قبل از بهائی شدن انجام داده اند یک چیز است و آنچه بعد از بهائی شدن انجام میدهند ، چیز دیگر اگر در مورد این ازدواجهای عرفی اقدامی لازم باشد مربوط به محافل ملی است که یا قبلاً و یا بعداً راهنمایی لازم را در مورد آنچه باید انجام شود از بیت العدل اعظم الهی طلب نموده یا خواهند نمود .

اما بایستی در نهایت دقت حد فاصلی بین آنچه خودمان بعنوان بهائیس باید انجام بدهیم و قوانینی که باید از آنها تبعیت کنیم با آنچه مردم دیگر که بهائی نیستند میتوانند انجام دهند قرار دهیم . نوشیدن مسکرات برای ما اکیداً ممنوع است زیرا این امر حضرت بهاء الله است اما اگر یک کلبی ، یک مسیحی یا هر کس دیگری بخواهد مشروب بنوشد ما هیچ حقی بر سرزنش او در شکستن حدود الهی نداریم . چه از آنجا که آنها مومن نبوده و به حضرت بهاء الله نگریده اند تابع احکام مبارک نیز نیستند . ممکن است اشاره کنیم که این کار برای سلامت ایشان خوب نیست و دلیل بیاوریم ولی ابداً حق نداریم بایشان بگوئیم که مشروب ننوشند .

همینطور است در مورد **اکتفا به یک همسر** این حکم جدید الهی برای این عصر است ولی ابداً بدان معنی نیست که هر کسی دارای چند همسر باشد گناهکار است . وقتی یکی از رهبران مشهور آفریقائی امر مبارک را پذیرفت هفتاد همسر داشت و این مطلب تا جایی که به ما ارتباط پیدا میکرد اشکالی نداشت . چه او در تحت قوانین و رسوم قبیله ای خویش با آنها ازدواج نموده بود . اما حالا او یک بهائی است و دیگر نمیتواند همسر تازه ای اختیار کند هیچ سرزنشی بر آنچه او قبلاً انجام داده است وارد نیست و قطعاً بی عدالتی فاحشی خواهد بود اگر از خواسته شود همه همسرانش را بجز یکی طلاق دهد . اما با قبول آئین بهائی او نمی تواند همسر دیگری به همسرانش اضافه کند . چه آنگاه احکام بهائی را نقض کرده است



این واقع بینی و سعه نظر دلیلی دیگر بر کمال امر الهی میباشد .  
 يك رسم غیر اخلاقی چینی اجازه میدهد که مرد يك یا چند زن دیگر اضافه بر  
 همسر رسمیش داشته باشد . در تبت غالباً زنان بیش از يك شوهر دارند . نکته اینست که ما  
 بهائیان هیچ حقی برای سرزنش مردمانی که قوانین مذاهب دیگر یا سنن فرهنگهای دیگری  
 را تبعیت میکنند نداریم . حداکثر چیزی که ما میتوانیم بگوئیم اینست که نوع انسان اکنون به  
 مرحله ای تازه و بالاتر در تکامل خویش رسیده است و بالطبع احتیاج به نظامات تازه ای دارد  
 ما هرگز نباید تصور کنیم که با تقبیح رسوم و روشهای مردم دیگر علم امر حضرت بهاء الله را برافراشته  
 ایم . بیهاد بیاوریم که حضرت عبدالبهاء ، مثل اعلی ، با چه عشقی مردمان همه نژادها  
 را تعزیزی فرمود .

در کلماتی که فوقاً از حضرت ولی امر الله نقل شد اشاره میفرمایند که :  
 " حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس " .  
 نیز یکی از شعونی است که ما بهائیان بایستی بدان مشتمل گردیم . فکر خود من  
 با مثال بهتر بکار می افتد . بنا بر این در نمونه از تجارب شخصیم را در این مورد نقل میکنم .  
 بعد از صعود حضرت ولی محبوب امر الله برای اولین بار با یکی از حضرات ایادی  
 که در امر تبلیغ دستجمعی در یکی از جزایر جنوب شرق آسیا بسیار موفق بود ملاقات نمودم . از  
 ایشان درباره مردم آنجا و عاداتشان پرسیدم ایشان گفتند آنها در جنگلهای دم کسوده  
 استوائی برهنه حرکت میکنند و تنهای پوششان علامتهای خالکوبی شده است . پرسیدم آیا  
 هیچوقت درباره پوشیدن لباس با آنها صحبت کرده اید گفتند خیر . چرا نباید صحبت میکردم  
 وظیفه من تبلیغ امر حضرت بهاء الله بود . بنظر من این حرف کاملاً درست بود . در موردی  
 دیگر یکی از مهاجرین جوان آفریقا پیش من آمد و پرسید که آیا میتواند بتنهائی یا من گفتگو کند  
 گفتم . بله . و معلوم شد که وقتی برای تبلیغ به دعوات میروند غالباً يك خانم اروپائی که  
 دامنههای بسیار بسیار کوتاهی میپوشد او را راهنمایی میکند . میگفت . وقتی چشم باین خانم  
 میافتد با دستپاچگی نگاه را برمیگردانم و آنوقت چشم به زنان قبیله میافتم که عادتاً از کمر  
 به بالا برهنه هستند . بکجا باید نگاه کنم . برای من در این دوستان يك نکته بسیار  
 ظریف نهفته است . در قبیله مختلف یکی در آسیا و دیگری در آفریقا هیچ کدام در نپوشیدن  
 لباس بی شرم و فاقد اخلاق نیستند . چه اینکار نه فقط بر اساس سنتی هزار ساله انجام میشود  
 بلکه هیچ نوع وسوسه و تحریکی نیز در انجام آن نیست . من شخصاً در جایی که مردم برهنه  
 می گردند هرگز ندیده ام که چشم يك روستائی زنی را بخاطر برهنه بودن تعقیب کند چنین  
 چیزی اصلاً برای او وجود ندارد یا برای زن در صورتی که مرد نیز برهنه باشد . اما عرض  
 و اشاعه دامنههای کوتاه Mini Skirts بطور وضوح برای تحریک و تشویق تمایل جنسی  
 ابداع گردیده است . بنا بر این برای من روشن بود که خاتم اروپائی را بناری بخوانم و از  
 او بخواهم که در دعوات و در جلسات بهائی دامنه کوتاه نپوشد . چه اینکار او را و آفریقائیان را  
 حیرت زده خواهد کرد . چنانکه میکرد . ولی به زن های قبیله هیچ چیز در مورد پوشش بیشتر

نگفتم چه هیچکس از کار آنها متعجب نشود و عیالشان هیچ حمی را برنی انگیزت . انگیز  
 اشخاص بیگانه در حالت نیمه برهنه با لباسهای جدید فریبی بپوشانند و جنجال برانگیز  
 است و برای اشخاص بومی که چه لباس بپوشند و چه نپوشند به سنن خود سخت پای بندند  
 مایه درد سر خواهند کرد بد . این موضوع بخصوص در آفریقا که اخیراً لباس پوشیده ای بسا  
 دامن کاملاً بلند بعنوان لباس ملی در اکثر کشورهای آن متداول گردیده است مصداق  
 دارد . در این مقام باید افزود که شلوار پوشیدن خانمها در بسیاری از مردم آفریقا ، آسیا  
 امریکای لاتین و نقاط دیگر ایجاد حیرت میکند زیرا مردم آنرا مترادف با آرایش مردانه میدانند  
 بنابراین برای خانمهای بهائیه پسندیده تر است که در این نوع اماکن چه دوست داشته  
 باشند چه دوست نداشته باشند دامن بپوشند . من در سفرهای خود موقتاً خواستفام  
 که هر خانمی که همراهی میکند نایستی در جلسات شلوار بپوشد . اگر در چنین سفر بخواهد  
 شلوار بپوشد اشکالی نیست . اما در جلسات و در روستاها نایستی با دامن ظاهر شود . این  
 تسذ کرالته در کشورهای مثل پاکستان ، چین ، ویتنام و نظایر آن که خانمها بعنوان لباس  
 محلی شلوار میپوشند مورد ندارد .

هدف اینست که کسی ناراحت نشود و تبلیغ دشوار تر نگردد بلکه افراد جلب و جذب  
 شوند و تبلیغ آسانتر شود . در مواجهه با این قبیل مسائل باید قضاوت و تشخیص صحیح  
 داشت .

## قلب محبت پذیر

"... باری ای یاران روحانی روحی لکم الفدا شما از موطن حضرت  
 یزدانید و از شهر جانان و وقایع عظیمه در بدو امر در آنجا ظاهر  
 عیان شد . پس شما که از اصل منبت سدره منتهی هستید و از جنت  
 شجره طوبی باید از کل بیشتر باشید و در اشتغال بیشتر بلکه

فی الحقیقه باید نجات حق از آن صفحات بسائر جهات منتشر گردد  
و انوار هدایت و شوق و ذوق از آن خاور به سائر اقالیم بتابد . . .

نقل از کتاب (مکاتیب مبارک) جلد هشتم - صفحه ۸۰

سالها پیش جوانی ببرکت ایمان مادرش \* که از امام موقنات غرب بود \* بحضور حضرت  
عبدالبهاء ارواحنا لعنایاته القدا باریافت ، بی هیچ حب و بغضی ، قصدش سیروسیاحت بود  
جلسه اول تشرف را بسکوت و بی توجهی گذراند ، حتی بسبک غریبها جالس بود . جلسه بعد  
شخصیت بارزهیکل اطهر و اللطاف و عنایات مبدوله در حق وی اثر عمیقی در قلبش نمود و مطالب  
را جالب یافت در شرفیابی سوم احساس تعلق شد بد نسبت بطلعت میثاق نمود و در جلسات  
دیگر کاملاً شیفته و واله آنجمال بیمثال گردید و در انتهای هفته عاشقی بود که صمیمانه و از تمام  
دل و جان مجذوب آن یار مهربان بود و شائق خدمت و جانفشانی در سبیل آن محبوب امکان  
و هر دم آرزو مینمود که ایمانش مورد قبول قرار گیرد و خدمتی با و رجوع شود و حضرت سرالله الاعظم  
آن پدر رحنون و بزرگوار پرورش بنده پروری نوازشش میفرمودند و گرامیش میداشتند تا شجرایمان  
در روح و قلبش نابت شود . روزی (برحسب تصادف) در کنار ربابا هیکل مبارک مواجه شد  
حضرت مولی الوری در آغوشش کشیدند بعد دست مبارک را بشانه اش نهادند و مدتی در وید و  
در ساحل مشی فرمودند ، جوان دیگر بکلگی کارش ساخته شد روز بعد که بحضور مبارک رسید محو  
جمال و خرام طلعت میثاق بود و از قید مترجم و همهمه کلمات فارغ و آزاد . بالاخره روزتودیع  
رسید وقتی هیکل اطهر جمله معهود ، فی امان الله ، را بر زبان راندند جوان شیدا ، دید که  
جانش میروید ، گریان و نالان براقدام مبارک افتاد و تقاضای رجوع خدمت و رجای جانفشانی در راه  
عبودیت و بندگی نمود ، حضرت من اراده الله خم شدند از خاکش برگرفتند و به اوج افلاکش  
رساندند و با سرانگشت عطوفت سرشگ از رخسارش زدودند و فرمودند : (مضمون بیان مبارک)

هان چه میخواهی ؟ چرا محزوننی ؟ همیشه مسرور باش ، حالا من لیم خدمت رابتمو  
میگویم ، اوقات خود ترا با خدا تقسیم کن نصف روز را در تلاش معاش و تامل زندهگی مادی و شئون  
ظاهری صرف کن و نصف دیگرا در کسب فضائل اخلاقی و خدمت به آستان الهی اختصاص ده  
همین .

جوان مومن که وظیفه اش تعیین و سرنوشتش معلوم شده بود ، شکرگو و ثناخوان ، خرم  
و خندان ، مطمئن و امیدوار بسعادت و وجهان ردا ی مبارک را بوسید و از حضور سرالله الاعظم  
مرخص شد .

از خاطرات اولین تشرف به اعیان مبارک مقدسه علیا

از کتاب

# لحظات تلخ و شیرین

---

ممانطور که خوانندگان عزیز مستحضرد در شماره قبل (۲۳۸) نیز قسمتهائی از کتاب لحظات تلخ و شیرین نوشته جناب عزیزالله سلیمانی انتخاب و با عناوین — فاضل طهرانی اقبال سلاطین — ایام سبزوار منتشر شده بود اکنون با اطلاع میرساند که عناوین فوقالذکر در متن اصلی کتاب وجود نداشته و توسط آهنگ بدیع انتخاب گردیده بود و بهمین ترتیب عناوین قسمتهائی که در این شماره آمده نیز در اصل کتاب نیست •

---

## حاجی ندیرباشی

و همچنین از بین یاران طهران فقط کسانی انتخاب و در این کتاب مذکور شدند که یا حقی بر سر بنده داشتند و یا معرفت حقیر و رحمتشان تا حدی کامل بود که از آن جمله است جناب آقای میرزا آقای معروف بحاجی ندیم باشی که من حیث العلم والاخلاق از اجله مومنین است این عبد که با او سابقه آشنائی از مشهد داشتم در خرداد ماه سنه ۱۳۲۵ شمسی بمنزلش رفته خواهش نمودم سرگذشت خویش را بیان کند تا در مصابیح هدایت بگنجانم فرمود یکدفعه فلان خانم امریکائی هم از من پرسید که تو در امر چه مصیبتی دیده ای گفتم زحماتی که من کشیده ام از حساب بیرون است و از شمار افزون گفت بگو گفتم من در منازل احباب خدا امید اند که برای خوردن پلوهای زعفران و مرغهای بریان و خورشهای رنگارنگ چه وقتهای عزیز تلف کرده ام و برای نرم کردن باقلواها و بشمکها و زلوبیاها و سوهانها چه قدر دندان سائیده ام و برای سرکشیدن آب لیموها و سکنجبین ها و شربتها چه اندازه نفس در سینه حبس کرده ام و خدا عالم است که در لحافها و تشکهای قنار و پز و اطلس شاهسی در خانه های احباب چه شبهای دراز که از این پهلویان پهلوی غلطیده ام و چه روزان و شبان که برصندلیهای فنسرو مخمل در ساعتها طولانی این پارا بر روی آن پاوان پارا بر روی این پاگردانده ام حالا هم میگویم آری آقای سلیمانسی در تمام عمر زحمتهائی که من در راه امر کشیده ام از همین قبیل است گفتم از شوخی گذشته سرگذشت خود را بفرمائید باز سر یازد و گفت آدم اگر خدمتی بسزا نکرده باشد که تاریخش نوشتن ندارد اگر هم کرده باشد چرا خودش بگوید بگذارد یگران بعد از مرگش پیدا کنند و بنویسند گفتم در یگران این کار را خواهند

کرد اما بزحمت آن هم ناقص زیرا هیچکس مثل خود انسان  
 از واقعات زندگی خویش خبرند ارد سا برین هر چه بگویند  
 و بنویسند بتقریب و تخمین است شما حالا درستش را بفرمائید  
 تا آیندگان مدارکی در تائید آن پیدا کنند نه در تکذیبش باز  
 هم استکفاف ورزید بالاخره حقیر چند سؤال از او کردم که  
 دید اگر جواب ندهد ... نخواهد بود لهذا چیزی کسبی  
 از کلیات بعضی احوالش بدست آمد که حاصلش این است  
 که در سنه ۱۲۸۸ قمری در تربیت حیدریه از شهرهای خراسان  
 بدینیا آمده نام پدرش حاجی سید محمد نظام العلماء بوده  
 تحصیلات مقدماتی را در مسقط الرأس خویش بپایان برده  
 در ریازده سالگی برای تکمیل معارف و معلومات خود بعبثت  
 رفته و در هر دو رشته معقول و منقول داخل شده است و در  
 در حکمت الهی ملا باقر سبزواری و تنی دیگر از دانشمندان  
 بوده بعد از چند سنه بایران مراجعت و در طهران سکونت  
 اختیار کرده این موقع در جوانی از احباب الهی بنام احمد  
 علی و محمد علی که در ریستخانه شغل دولتی داشته اند با  
 وی آشنا گشته با مبلغین ملاقاتش میداده اند و بنا بگفته  
 خودش آن در جوانی مانند نکیرین سختگیر و پافشار بوده اند  
 بطوریکه هر روز میآمده اند و یکی بازوی راست و دیگری بازوی  
 چپش را گرفته برای مذاکره نزد ناشران نفعات الله میبرد فاند  
 میفرمود اولین بار مرا با جناب ملا علی اکبر شه میرزای که  
 از اهدای امر الله بود ملاقات دادند در مباحثه معلوم گشت  
 که در مراتب علمی درون پایه من قرار دارد و چون خود را اعلم  
 و افضل از او شناختم دل بگفتارش ندادم سپس با جناب آقا  
 میرزا حسن ادیب ملاقات دادند او را مردی دانشمند یافتیم  
 لکن تسلیم او هم نگشتم بعد مرا با ابن اصدق روبرو کردند  
 نطق و بیانش را پسندیدم ولی چون مایه علمی نداشت  
 مباحثاتمان بمطلوب تنهی نگردید پس از چندی و سلسله  
 ملاقاتم را با جمال بروجردی فراهم کردند ملاحظه شد که  
 این مرد از معارف و کلمات بهره وراست و بعد از چند مجلس  
 که تسلط خویش را در اصطلاحات علمیه ثابت کرد مرا با پسین  
 نکته متوجه ساخت که مسئله دین غیر مسائل فلسفی است  
 و رسیدن به منزل ایمان برای طالب مجاهد راهی مستقیم و

هموار آرد یعنی بی بردن بحق و حقیقت آسانتر از اصل  
 مطالب حکمت میباشد باری ندیم باشی در نتیجه ملاقات با  
 جمال بعد از چند مجلس بحالت نیت امر مبارک معترف بود لکن  
 تا دو سال جرئت نداشت که یکبارہ مناسبه اسلامی را صرف  
 واحکام بهائی را عمل نماید این حالت چنان اورا تسلیج  
 میداد که شبها از خواب میپرد طاقت اضطراب و دل‌رسی  
 خود را با جناب اظهار نمود و در مان این درد را جویا شدند  
 جناب آقا سید محمد ناظم الحکماء (علائی) بایشان گفت  
 بگانه چیزی که تشویش خاطر را میبرد و قلب را آرام میکند همانا  
 آیات الهیه است شما تا میتوانید آیات زیارت کنید ندیم  
 باشی این دستور را بکار بست و همت بر مطالعه آیات گذاشت  
 تا اینکه باب اطمینان بر قلبش مفتوح گشته مشغول و مستبشر  
 گردید بعد داخل کارهای دولتی شده در جایی راهپیمود  
 آن جناب سر بسته گفت من در جوانی در سیاست هم  
 مداخله کردم اما خدا زود جزایم را داد ولی شرحش را بهیان  
 نکرد باری آنچه از خودش استماع گشت همین بود که  
 نوشته شد امام بزرگان میگفتند ندیم باشی از خوش تقریری  
 و نیکو محضری نزد بزرگان مقرب بوده و لقب (حاجی ندیم  
 باشی) را نیز بهمان مناسبت گرفته اما معلوم نشد که این  
 لقب از جانب کدام شخصیت یا کدام مقام باو داده شده  
 این مرد بزرگوار و سفر بحضور حضرت عبدالیهاء مشرف شده  
 و سه بار در وره حضرت فاضل ممتاز زیارت نایل آمده دفعه  
 آخرش بهائیان از محضر مبارک داشت که همه را یکسال  
 فصاحت و صراحت در مجالس متعدد در جمعیت ابلاغ کسود و  
 شرط بلاغ را کما هو حق بجا آورد از آن تاریخ بهمد اعضایی  
 محفل مقدس روحانی ظهران کلا " غیر از کسانی شدند که  
 عضو محفل مقدس ملی بودند در صورتیکه قبلا " محفل روحانی  
 از محفل ملی فقط اسما " جدا بود والا اعضایش همانها بودند  
 که گاهی با اسم محفل ملی تشکیل جلسه میدادند و گاهی به  
 اسم محفل روحانی و عبارته اخیری یک هیئت مسئول رتق  
 و فتق امور روحانی مملکت و محل هر دو بود و این تغییر که هم  
 برای نفس اعضا و هم برای جامعه احباسود مند واقع شدند  
 از تاثیر آن ابلاغات بود ندیم باشی علاوه بر کمالات اکتسابی

دارنده طبع شعر هم بود و در انجمن ادبی ایران عضویت  
 داشت و از جمله حوادث حیاتش اینست که در فمینی کیف  
 دستی او که محتوی پول و یاره فی اشیا و مقداری از اشعارش  
 بود گم شد از فقدان نقد و جنس متاثر نشد اما از بهت اشعارش  
 متأسف گشت که نسخه اش منحصر بفرد بود چند سال بعد  
 یکی از آشنایش نزد او آمد و گفت من غزلی سروده ام که  
 میخواهم برای شما بخوانم تا ببینید چطور است گفت بخوانید  
 و تئیکه آن شخص شروع به خواندن کردند هم باشی مضامین  
 غزل بگوشش آشنا آمد چند بیت که خوانده شد بد این غزل  
 از خود اوست که چند سینه پیش گم شده و این شخص آنرا  
 یافته و اکنون بخود نسبت میدهدند هم باشی با خوبش  
 گفت چه اهمیت دارد بگداز این بیچاره بشعر عارضتی دلش  
 خوش باشد بعد غزل را تحسین و خود او را تجدید کردند هم  
 باشی بقرار سموع رسالاتی علمی و دینی نوشته که از جمله  
 مقاله فی است درباره چگونگی روپا و کیفیت احوال روح در عالم  
 بیداری و خواب که بعضی آنها از بین رفته و بعضی دیگرش باقی  
 است باری ندیم باشی سنین عمرش از نود گذشت و در سالهای  
 آخر زندگی در منزل پسرش خانه نشین بود پسرش تصدیر  
 نداشت لکن احترام پدر را بطور شایسته نگاه میداشت و چون  
 خود یکی از رجال مملکت و سمت معاونت یکی از وزارتخانه ها  
 را دارا بود دستگاهی عالی داشت و در منزل کاخ مانندی  
 او احباب بد بدن پدرش ندیم باشی میرفتند و آن پیر مرد بسا  
 روئی خوش و حالی متواضع ابرار و اغیار را میبذیرفت.

## محمد اول و محمد ثانی

وجه تسمیه محمد اول باول این است که او نخستین  
 نفسی بوده است از سیسان که شرف لقاراد ریافته و عنقریب



مختصری از شرح احوالش نگاشته خواهد شد و وجه تسمیه  
محمد ثانی بتانی این است که اود و همین کسی بوده است  
که افتخار تشریف را حاصل کرده و این است را جمال قدم بهسر  
و نهایت فرموده اند اما محمد اول که اکنون کتابخانه امروی  
سیسان بنام اوست مردی پر طاقت و نیرومند بوده و قلبی  
لهریز از نیت داشته و اشتیاق به دار بود در سنه ۱۲۹۹  
قمری تنم قدم براه عکانهاده و با پای پیاده فراز و نشیب  
زمین را در فصل زمستان در نور دیده و چون راهها را خوب  
نمیدانند تا ابتدا از سیسان به تهریز و آنجا بارید بیل رفتند  
در آن نقطه فهمیده است که راه را بخلط آمده پس بهتریز  
رجوع کرده و از طریق ارض روم باز حیات بسیار خود را بکسا  
رسانیده و چون لباسش ایرانی و کلاهش شبیه بکلاه ترکمانی  
بوده و جماعتی بزرگ در دست داشته است مردم عکسا از  
دیدارش بشگفت آمده بودند در بازار حضرت مولی السوری  
بر خورده و آن حضرت پس از احوالهرسی و تفقد و پراپه  
قهوه خانه برده و چائی نوشانیده بعد بدست مبارک مولوی  
و توسط آقا محمد جواد نامی مهابر سر و تنش پوشانیده اند  
شب اول را با جناب نبیل زرنندی همد م شده ایشان گفته  
بودند چرا بی اجازه آمدی مگر حضرت و رقابشمان گفته بودند  
که اول باید اذن حضور حاصل کرد بعد مشرف شد محمد  
اول جواب داد که عشق محبوب مرا با اینجا کشانید حالا اگر  
اذن زیارت ندهند و امر مرا جمعیت بفرمایند اطاعت میکنم  
در اثنای این گفتگو میرزا ضیاء الله آمد بنبیل گفت مسافر  
را اذیت مکن جناب نبیل بخته چیزی بیادش آمده برفلست  
خود افسوس خورده بمحمد اول گفت جمال مبارک فرموده  
بودند یکی از بندگان ما میاید کسی باورجوی نداشته باشد  
و من بکلی فراموش کرده بودم باید مرا ببخشید بعد میرزا  
ضیاء الله محمد اول را بحضور جمال اقدس ایهی رهنمائی  
کرد محمد اول از شوق گریه میکرد جمال قدم فرمودند بعرض  
ظهور الله مشرف شدی و عرش بهاء الله مشرف شدی خوش  
آمدی آنگاه بلسان ترکی متکلم شده فرمودند کیفیت خوب  
است احوالت خوب است الحمد لله که احوالت خیلی خوب  
است چرا گریه میکنی بارزوی خود رسیدی حالا برو استراحت

کن در باره خواهی آمد مختصر در این سفره روز رهکا مانند  
 و پنج دفعه به صرف متول فائز شد دفعه آخر با فرمودند تو  
 بخانواده ات رفته داده می که شب عید نوروز منزل باشی  
 حالا باید بروی تا در میقاتیکه معین کرده می بوطن رسیده  
 و بوعده وفا کرده باشی مطمئن باش که در راه از جمیع بلاها  
 و مخاطرات محفوظ خواهی ماند سپس خط سیرش را تعیین  
 و عبای خود را با و عنایت نمود فرمودند این عبارات بپوش و عبای  
 آقا محمد جواد را مسترد در محمد اول حسب الامر رجوع به  
 سیستان کرد و در سال دیگر با عازم عکا گشته با محمد نامی که  
 بعد از ازلسان عظمت بمحمد ثانی تسمیه گردید رو براه —  
 نهادند و از تبریز بنا بخواهش احباب مقدار زیادی گل نسترن و  
 هدیه های تقدیمی دیگر بر استری بار کرده با خود بردند  
 و پس از چهل و چهار روز بمقصد رسیده هر دو بملقا<sup>۱</sup> الله فائز  
 و مورد عنایات لانهایات گشتند و گلها را در باغ رضوان کاشته  
 هیچکس نهال از درخت نارنگی در اطرافش غرس نمودند  
 و مدت پنجاه و پنج روز هر دو در باغ رضوان بعمل گل کاری  
 و باغبانی مشغول بودند شبی جمالقدم شامی مرکب از  
 اغذیه های گوناگون برای این دو نفر فرستادند که از  
 جمله اش حلوائ سبب زمینی بود و فرموده بودند این حلوا  
 را بخورند و در مراجعت بوطن سبب زمینی در اراضی خود  
 بکارند و زراعتش را توسعه دهند تا در زگرانی و قحطی در مانده  
 نشوند و زنگانیشان هم خوب بشود محمد اول از آن حلوا  
 خورد و در بار زکشت بوطن امر مبارک را بکار بست و کم زراعت  
 سبب زمینی رواج یافت و اکنون سیستان محل زرع این  
 حاصل و مرکز تجارت و ساختن شیره این محصول و از پر کست  
 آن امر معاش اهلش سهل و زنده گانیشان در رفاه و آسایش  
 است .

باری محمد اول در دفعه هم در دره حضرت عبدالبها  
 بارض مقصود سفر کرده و مورد عنایت گشته دفعه می هم در  
 ایران بدست اعداء افتاده و کتک فراوانی خورده و بالنتیجه  
 بمثل سامعه دچار گشته و در سنه ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۶ شمسی  
 در سیستان به جهان جاودان شتافت .



# وداع با تمدن

نوشته : تور هیردال

ترجمه : عزیز اصغرزاده

وانسان آنچه لازم داشتند از طبیعت میگرفتند .

این تجربه امروزه در مخیله همین ها موج میزند . سفیرد نیایشی کاملاً متفاوت از آنچه با آن روبرو هستیم . اما سفری بدون قرص مخدر چه که این سفیردقت تدارک دیده شده بود و در عالم واقع انجام گرفت . در آن زمان من شاگرد مدرسه متوسطه ای در نروژ بودم . این افکار بتدریج در فکرم شکل میگرفت . منزل ما در یک شهر کوچک ساحلی واقع بود از چوب ساخته شده بود و بان رنگ سفید زده بودند در هوا دیده موج نمی زد ، از آلودگی خبری نبود . در دسری وجود نداشت و چیزی که مایه ناراحتی باشد در زندگی احساس نمیشد همین ها هم نبودند بزرگترین بنا ساختان کلیسای شهر بود و سپس ساختان آجری نوشابه سازی پدر من . هوا تمیز و رودخانه پاک بود . آب -

بازگشت بسوی طبیعت ، خدا حافظی با تمدن ، تصورش يك مطلب است و انجام دادن آن مطلبی دیگر . من آنرا آزمودم سعی کردم به طبیعت بازگردم . ساعتی را بین دیواره سنگ خرد کرده و موی سبزو ریشم رارها کردم . از درخت بالا رفتم تا غذا بدست آورم . آنچه راهب دنیای تمدن پیوندم میداد بریدم . بادست خالی و پای برهنه قدم به طبیعت وحشی گذاشتم و يك تنه با آن روبرو شدم .

امروزه نام راهبیبی میگذارند . موی سرم روی شانه هایم ریخته بود و ریشم چنان بلند شده بود که از پشت سر سبیلها هم دیده میشد . من از کاغذ بازی و صنعت و در واقع از جنگال تمدن قرن بیستم فرار کردم . لباس تنها برگ درختان بود گاهی نیز برهنه بودم و منزلم از نی خیزران ساخته شده بود . حقوقی دریافت نمی کردم مخارجی هم نداشتیم . در دنیای من پرند و حیوان

آشامه نی را از هر جویباری میشد برداشت  
 آب خلیج چون بلور مینمود و کودکان بسا  
 چوبهای ماهگیری در سراسر طول اسکله  
 بتماشای انبوه ماهیانی که به طعمه های  
 ماهگیری نیش میزدند نشسته بودند در  
 عمق خلیج سنگهای مدور و طغفهای مسواج  
 زیر آب دیده میشدند قدری دورتر  
 کشتی های نهنگ گیری لنگر انداخته  
 بودند که هر بار با هزاران کیلوچربی این  
 غولان دریائی باز میگفتند. در آن روزگاران  
 دریا های جنوب از این جانوران دریائی  
 پر بود.

شهر کوچک لا رویک از صدقه سر این  
 جانوران دریائی و چوب جنگلی بزندگی  
 ادامه میداد.

اما چیزی فریب در هوا احساس میشد  
 روشهای جدید شکار نهنگ صید این  
 حیوان را آسان کرده بود. میبایست که  
 جانب احتیاط را از دست نداد. اقیانوسها  
 بی کرانه و وسیع بودند. سرورته آن نامعلوم  
 بود از قطبی به قطب دیگر کشیده شده  
 بودند اما انسانها هم همه جا بودند آنها  
 مقد ر بود که پیشرفتهای صنعتی در روش صید  
 نهنگ نسل این جانوران را از پهنه آبها  
 براندازد؟ آنروزها این تصور محال  
 مینمود. نهنگ ها فراوان بودند و اقیانوس  
 آبی رنگ چون آسمان نیلی بی کرانه  
 مینمود آب و آسمان در افق بهم پیوسته  
 و گویی تکه ای از پهنه بی انتهای هستی  
 بودند.

در این زمان آسمان توجه انسان  
 را بخود جلب میکرد. افسانه های پریان  
 زنده شده بود. مردان بزرگ چو

جادوگران سوار قالیچه سلیمان در آسمان  
 پرواز میکردند. گاهی در آسمان هواپیماهای  
 کوچکی دیده میشد و من و سایر کودکان  
 از دیوار منازل بالا رفته با دست تکیان  
 دادن و فریاد کشیدن سعی در جلب توجه  
 خلبان میکردیم. یکبار نیز سرعت بطرف  
 در حیاط دیدیم تا ماشین را تماشا کنیم  
 که برای اولین بار از کوچه مقابل منزل ما  
 عبور مینمود. چه قدر مهیج بود و چه دود خفه  
 کننده و سرفه آوری از لوله های موتور  
 آن بیرون میآمد این ماشین در مقایسه بسا  
 اسب بد مینمود.

رانندگی در شهر لا رویک هنوز بسا  
 صدای سم اسبان و لغزش چرخ کالمنکه  
 روی سنگفرش خیابان توام بود. در رزستان  
 پوشش سفید رنگ خیابانها را میپوشاند  
 همه جا آرام بود گاهی صدای بسوق  
 ماشین ها با زنگ سورتیه در هم می آمیخت  
 پدرم بعد از صبحانه بالذات تمام پیاده به  
 اداره اش میرفت و ظهر برای صرف نهار  
 اعضای خانواده بمنزل بر میگشتند  
 و بعد از ظهرها به خواب عصرانه میرد اخت  
 در تمام طول روز عجله مضمونی نداشتند  
 ساعتها طولانی بودند و بین در قایم  
 آن زمان گسترش دیگری داشت.

قبل از غروب همراه پدرم بسوی  
 اسکله میرفتیم. ماهیگیران جمعیه های  
 مطوازمی تازه داشتند. انواع خرچنگ  
 خوراکی و میگو و ماهیهای گوناگون در هم  
 میلولیدند. هوا با بوی سبزه دریائی و نمک  
 اشباع و معطر بود. غذاهای دریائی  
 خوشمزه و مطبوع بودند. از دینجره اطاقم  
 در طبقه بالا منظره زیبائی از خلیج و قسمت

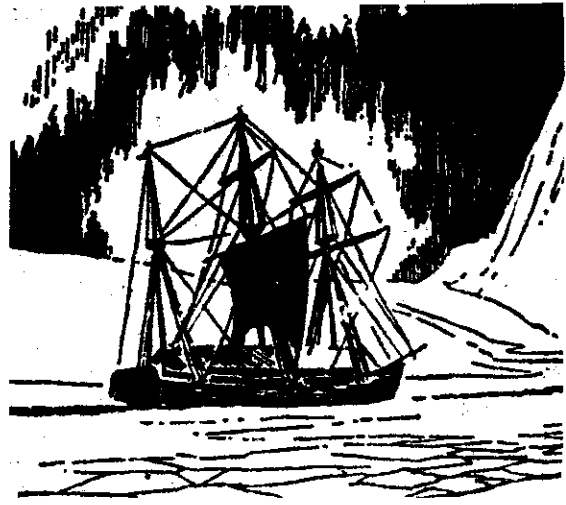
مرکزی شهر نمود اربود . شهر د رزیرهای  
 من د سطوح پله پله گسترده بود و منازل  
 باسقفهای سفالی و دیوارهای سفید در  
 لابلای درختان بچشم میامدند دریاچه‌های  
 شهر مرغ و خروس آواز سر میدادند شهر  
 قدیمی لاریک در واقع دهکده بسزرگ و  
 تمیزی بیش نبود شهر از سوی دیگر طبقات  
 متوالی ارتفاع یافته و به تپه‌های پوشیده  
 از درختان جنگلی ختم میشد . منظره  
 سبزرنگی از کاج و سرو و بلوط و سایر درختان  
 سردسیری چشم انداز را تشکیل میداد و  
 همه اینها را روی تخت می نشستیم و نظاره  
 میکردم . شبهای زمستان پدرم پنجره  
 اطاقم را قدری باز میگذاشت و من پس  
 از تماشای تکه‌های برف به زیر لحاف گرم  
 پناه می بردم اما شبهای تابستان پنجره  
 اطاقم کاملاً باز گذاشته میشد و هنگامیکه  
 پدرم در خواب مرا غرق خواب تصور میکردند  
 بکنار پنجره میرفتم و در نیای افکار غوطه  
 می خوردم . هنگامیکه صدای سوت حرکت  
 یک کشتی رابسوی دریا‌های جنوب اعلام  
 میکرد بسوی پنجره می شتافتم و روحم  
 بهمراه آن از پناه خلیج به افق بیکران  
 می لغزید . در نیای خیال خود را در  
 سرزمین استوایی دوردستی میدیدم  
 و منظره آنرا که در پس کوههای اطراف خلیج  
 و در ورود و رتر در ساحل اقیانوس قرار داشت  
 تصور مینمودم و آن کوهها را در روزه ورود به  
 جهان دست نخورده و بکر و اورای دسترس  
 بشری پنداشتم .

در واقع نیز قسمتهایی از آن سرزمین  
 ناشناخته بود . هموطن من کموند سن در  
 سالهای پیش از تولد من به قطب جنوب

دست یافته و حالا در مسابقه رسیدن به  
 قطب شمال از راه هوایی با دیگران بر قایت  
 برخاسته بود درین زمان بود که معلوم شد  
 در قطب شمال غیر از یخهای شناور و بر روی  
 اقیانوس زمینی وجود ندارد .

در سرزمین‌های گرم ترکشندان در  
 تلاش و جستجو بودند مثل دوران که کورتز  
 و پیزاروبه تکمیل نقشه ناتمام کره زمین  
 پرداخته بودند . گروههای اکتشاف در  
 جنگلهای برزیل بدنبال سرهنگ فاست  
 که اخیراً در میان قبایل آد مخوارنا پدید  
 شده پرداخته بودند . افریقا و آسیانه  
 تنها قاره‌های متفاوت بلکه مسکن مردمانی  
 عجیب با روشها و معتقداتی عجیب تر بودند  
 در آن روزگار بشر در جهان عظیمی  
 بسر میبرد . خانواده همسایه ما سرگرم  
 مهاجرت به امریکا بودند هفته‌ها مسافرت  
 در پیش بود مراسم خدا حافظی شباهت به  
 پرواز کیهان نوردان امروزی داشت  
 مطمئن بودیم که دیگر از ایشان خبری  
 نخواهیم داشت .

یک مکتشف . من میخواستم یک  
 مکتشف باشم . پیاده و سوار بر اسب و شتر  
 میبایست به زوایای ناشناخته جهان راه  
 یابم . کره زمین بقدر امروز خرد و حقیر نشده  
 بود . البته قاره امریکا با کشتی بخار در  
 فاصله زمانی ربع آنچه در زمان کریستف  
 کلمب بود قرار داشت . اما این هم هنوز  
 در دست بشمار می رفت . سه روز طول  
 کشید تا با خانواده از بندر لاریک بکلیمه  
 کوهستانیمان در قلب نروژ برویم . این  
 مسافرت بکمک قطار و سپس اسب و رشکسه  
 انجام گرفت . هنگامیکه دوستانم برای



اولین باریک رادیویم نشان دادند  
غرق در حیرت شدم . جعبه ای بود با  
سوراخهایی که سیم گوشی را داخل آن  
میکردیم و سپس ساعتها رباره اینکه صدای  
موسیقی مهمی از آن بگوش میآید یا نه به  
بحث می نشستیم .

عصر جدیدی در شرف ظهور بود . پدر  
و مادرم با اعجاب و تحسین با آن رویرو  
شدند . پدرم به امکانات عقل بشرایمان  
داشت و آنرا هدیه خداوندی میدانست  
و مادرم معتقداتش در کشفیات رادیویم  
شکل یافته بود و مطمئن بود که بشری  
قابلیت روزافزون خویش از عرصه کره خاک  
جهان بهتری خواهد ساخت . جنگ  
جهانی اول که من در بچوبه آن بدنی  
آمده بودم دیگر هرگز تکرار نمیشد . بکمک  
دانش و تکنیک انسان بسوی تکامل اخلاقی  
و صلح پیش میرفت . من که عشق پدرم رابه  
طبیعت و شوق مادرم رابه جانورشناسی  
به ارث برده بودم نمی توانستم دلیل  
علاقه ایشان رابه روش جدید بشریت یعنی

قطع رابطه با طبیعت درک کنم .  
آیاد طبیعت چه بود که ایشان  
بسرعت از آن میگریختند . آیا ایشان از  
تصور میمون که دروین در سلسله نسب  
بشریت ترسیم نموده بود فرار میکردند ؟  
ایشان حاضر بودند هرگونه تغییری را در  
دنیای پدران خویش بپذیرند و ناشر اترقی  
بگذارند . این تغییر هرچه که بود مفهومی  
آن ملازم با دوری از طبیعت بود . انسانها  
بالغ که مسئول شتاب در دوری از طبیعت  
بودند بقدری مجذوب توانائی خویش در  
اختراعات جدید و تغییر شکل محیط پیرامون  
نشان شدند که بدون در دست داشتن  
طرحی برای دنیای آینده چهارنعل  
در مسیری نامعلوم پیش نداشتند . البته  
آینده بشر در محیط ساخته و مصنوع دست  
اوقرار دارد . اما مهندس طراح و مسئول  
تنظیم و ترتیب آن محیط کیست ؟ هرکس  
در ساختن بنای جهان آینده بشر سهمی  
داشت . هرکارگری بمیل خویش آجری  
اینجا و آنجا روی هم میچید . اینک نتیجه  
این نوع ساختمان بکجای انجام میدهد  
بود که در برابر نسل آینده قرار داشت .

در مرد رسه صحبت از مغز انسان بود  
و میگفتند که در ۲۳ سالگی رشد مغز  
متوقف میگردد . اما با مادر من ۶ سالگی  
مثل يك ناقص العقل رفتار میشد . چرا  
بزرگترها خیال میکردند که فکر جوان و شاداب  
افرادی بسن من پس از فشرده شدن در  
ماشین تحصیلات متداول و پر شدن از عقاید  
منجمد بزرگترها روشن تر و بازتر خواهد شد  
حالاکه ما جوان تر بودیم میبایست فکر  
میکردیم و حالاً میبایست با عجله تصمیم

میگرفتیم وگرنه بعد از آنکه اجباراً سرنشین  
گشتی بدون سکان بزرگترهای شدید  
بسیار دیر بود .

در مد رسه مفهوم ترقی با روشنی  
غیر عادلانه بررسی میشد . معلمین ما  
بند بازاری بودند که علوم طبیعی را در یک  
دست وانجیل را در دست دیگر گرفته  
تعادل لرزانی را حفظ میکردند .

اما درین جا بود که من و معلمهایم  
اختلاف نظر پیدا میکردیم . درین جا تناقض  
آشکاری موجود بود . تناقضی بین خالق  
و مخلوق و تناقضی بین دست راست و دست  
چپ معلمان من .

خداوند از خلقت خویش رضایت داشت  
اما بشر رضایت نداشت . خداوند به بشر  
بهشتی بی نقص عطا کرده بود اما بشر  
قبول نداشت . خداوند با استراحت  
پرداخت اما بشر شروع بکار کرد . انسان  
طالب ترقی بود .

انسان هم شش روز بکاری پرداخت و روز  
هفتم را با خاطر رضایت خدا تعطیل میکند  
البته نوع بشر درین نکته که روز استراحت  
یکشنبه و یا شنبه یا جمعه باشد اختلاف نظر  
پیدا کردند اما مسیحی و مسلمان و یهودی  
همه روز هشتم با عجله بسر کار باز  
میگردند . هدف ازین کار زحمت ساختن  
جهان بهتری است .

من شانزده سالم بود که این افکار  
آزارم میداد . اعتماد را به بزرگترها از  
دست دادم . ایشان عقلشان از ما جوانان  
بیشتر نبود . ایشان عقاید پیش ساخته  
و نیازمندیهای را باورد داشتند و گرچه بینشان  
هم اختلاف بود ولیکن از باورهایشان دست

نمی شستند .

ما را با خود در راهی با مقصدی ناشناخته  
بجلو میکشیدند . ایشان هدفی در پیش  
نداشتند بلکه فقط از طبیعت فراری بودند  
هرچند از جنگ جهان سوز مدتی نگذشته  
بود اما هر روز سلاح مخرب جدیدی اختراع  
میکردند . عدم توافق در سیاست در  
اخلاق در فلسفه در مذاهب را منگبیر بشربود  
درین دنیا نباله روی بزرگترها چنانچه  
اطمینانی برای ما جوانان بدنیال داشت  
بهتر بود که بجستجوی راههای دیگری  
میپرداختم . کم کم حال یک زندانی را یافتم  
که میخواهد از قطاری که در مسیر غلط  
در حرکت است به بیرون بجهد .

این افکار در سالهای ۱۹۳۰ بمغز من  
خطور کرد . در این زمان هیپی نبود  
کسیکه اندک اهمیتی به احترام خود  
میداد ب فکرشورش در مقابل خانواده و مدرسه  
نمی افتاد . برای پسران شباهت داشتن  
به دختران گناه کبیره بشمار میرفت . من  
بسوی علوم طبیعی رونمودم . نه تنها  
متوجه زیبایی طبیعت بلکه حکمت موجود  
در پس پرده نیائی که بشر بارش برده  
بود گشتم . به جنگل و کوه رونمودم و هرگاه  
فرصتی میافتم به سواحل خالی از سکنه  
میرفتم و کم کم نسبت به مسیری که تمدن  
کنونی بشر در پیش گرفته مشکوک ترمیگشتم  
مسیری که بشر را هر روز از نیائی که متعلق  
بآن است جدا ترمیکند . آیا افراد بشر  
در مسیر غلطی قدم گذارده اند ؟ . . . . .



● آنچه گذشت ترجمه مقدمه کتاب فاتوهوا از تور هیردال Thor Meyer-Dahl است. ازین دانشمند اکنون کتاب کن تیکی KON-TIKI بزبان فارسی ترجمه شده است هیردال مدت یکسال در میان بومیان جزیره فاتوهیوا با همسرش بسربرد. این مسافرت در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم وهنگامی صورت گرفت که نویسنده وهمسرش در سنین حد و ۲۵ بود نند هیردال که اصلاً تحصیلات دانشگاهی در رشته علوم طبیعی داشت پس از این سفر به مطالعه مسائل مربوط به سرچشمه تمدن های جزایر اقیانوس آرام همست گماشت. سفر معروف وی روی يك كلك که عرض اقیانوس آرام را پیمود بسیار معروف و در کتاب کن تیکی بازگوشده است. سالهای بعد در جزایر جنوب به مطالعات باستان شناسی پرداخت و اخیراً (۱۹۷۰) در مین سفرش را در عرض اقیانوس اطلس بیرونی قایقی از جنس نی انجام داد. هیردال معتقد است که سالها قبل از کشف امریکا بدست کریستف کلمب مردم روی زمین عرض اقیانوسها را پیموده و ارمغانهایی از تمدن های خویش را بایکدیگر مبادله کرده اند. این مطالعات هیردال را معتقد کرد که بشر در قرن بیستم بدون حساب و کتاب در چارشتاب و تعجیلی در زندگی شده که دنباله آن جدائی کامل بشر از طبیعت و نابودی طبیعت و بالطبع نابودی بشر است. از خلال نوشته های هیردال این قدر میتوان دریافت که مشاهدات عینی و علمی وی را بدین نتیجه رهبری کرده است که انسان

باید در زندگی خویش از يك رشته اصول وقوانین ساده پیروی کند که این اصول رانمی توان از فلسفه های مادی و نظری خالص استخراج نمود بلکه باید آنرا در زندگی مردمی ساده یافت که همواره آزاد و غنی از تعلقات دنیوی زیسته اند و در بند پیش و کم زندگی نبوده اند هیردال تصور واضح و روشنی ازین اصول بدست نمیدهد بلکه معتقد است هر انسان باید آنرا خود بیابد و برای یافتن آن از دنباله روی و اسارت و همرنگ شدن با اجتماع بپرهیزد. آنچه هیردال میگوید نتیجه تجارب عمسی وی در زندگیست و از تفکرات شاعرانه در کنج کتابخانه هاناشی نشده است. به عقیده او انسان هنگامی عظمت و شان لایق خویشتن را می یابد که بتواند خود را از زندگی نادانسته رها کند و بر سر نوشت خویش حاکم گردد.

هیردال بعد از یکسال زندگی با بومیان، جزیره فاتوهیوا (با بقول خودش بهشت) راترك کرد. دلیلش این بود که کشتی های تجاری در مقابل فرآورده های طبیعی جزیره بومیها با این مشروبات مست میدادند. و بومیها با این مشروبات مست میکردند و هنگام مستی مزاحم هیردال وهمسرش میشدند. در واقع در این جزیره در افتاده هم مردمان مترقی زندگی هیردال را بهم ریختند.

اکنون ترجمه در صفحه آخر این کتاب بنظر خوانندگان میرسد:

..... نمی خواستیم که جزیره راترك کنیم



از بازگشت بسوی تمدن گریزان بودیم  
اما چیزی در ما بود که قابل مقاومت نبود  
مجبور برفتن بودیم. در آنروز چنانکه امروز  
هم معتقدیم میدانستم که تنها جایی که  
انسان میتواند طبیعت را بیاورد درون خودش  
است. طبیعت هواره بگردد ست نخورده  
درون انسان بوده و خواهد بود. انسان  
توانسته است محیط اطراف و لباس تن  
خویش را عوض کند. برخی مردم پوست  
خویش را رنگ میکنند و یا خود را خالکوبی  
میکند. گروهی سر را صاف میکنند یا  
گوشان را دراز میکنند یا دندانشان را  
سوهان میزنند یا پایشان را ناقص الشکل  
میکند. گروهی دیگر موی سر را آرایش  
وریش را کوتاه میکنند. زنان صورتشان را  
رنگ کرده و مویشان را می بافند و ب رنگی دیگر  
در می آورند و مژه مصنوعی میگذارند اما زیر  
پوست بشر هیچگاه عوض نمیشود. ما از  
خویش نمیتوانیم بگریزیم. جایی برای  
عقب نشینی نیست. هیچ راهی نیست  
مگر آنکه با کمای یکدیگر تمدنی بسازیم که با  
طبیعت هماهنگ باشد با طبیعتی که برایمان  
باقی مانده است. باید آنچه را که از پیش  
رفته دوباره زنده کنیم. ظاهر دنیای ما  
چون خاکستر است. میتوان آتشی را که در  
دل آن نهفته است دوباره به شعله  
کشاند.

جوانان آینده بی درپیش دارند اما  
نه با فرار و نه با دست روی دست گذاشتن  
و اجازه دادن بدیگران که هراشتباهی  
را ما بلند مرتکب شوند. بلکه آنها باید  
دست بکار شوند و خویش را از قیودی که  
ایشان را براه کج میکشاند آزاد سازند

باید بجنگ آن هشت پائی بروند که بشر  
خود آنرا ساخته است. باید آنرا شکست  
دهند باید خویش را از بند آن رها سازند  
و مجبورش کنند که مطیع انسان باشد و نه  
فرمانروای او.

از گوشه و کنار جهان صدای پیشگویان  
فلیحه بگوش ما میرسد. پیشگویانی که  
بکم کامپیوتر و آمار و ارقام قابل اعتماد  
آینده بشر را بصورت فاجعه آخر الزمان  
پیش بینی میکنند. از طرف مقابل آنانی که  
نامشان را خرگوشان بخواب رفته میتوان  
گذارد با اطمینان و حرارت تمام میخواهند  
ما را در خواب غفلت نگهدارند. به ما تلقین  
مکنند که دانشمندان از پس حل تمام  
مسائل عالم برخوردارند آمد. میگویند که  
بشر میتواند با خیال آسوده بتماشای

تلویزیون بنشینند و نگرانی را فراموش کند .  
 هر روز جوانان نوجوانان بیشتری در سـ  
 حیرت و سردرگمی فرو میروند . اعتراض  
 میکنند و فرار میکنند . از آنچه نامش را راحتی  
 گذاشته ایم فرار کرده چون خانه بدوشان  
 سرگردان میشوند . از زیبایی ظاهری  
 می گریزند و خویش را پشت نقاب مووریسش  
 و لباس ژنده درویشان پنهان میکنند  
 بیزاری خویش را از جهان متمدن بصورت  
 فرار به عالم مخدرات و فراموشی نشان  
 میدهند .

ما از ایشان و ایشان از ما فراری هستند  
 ولكن ما پدران نسل کنونی و ایشان پدران  
 نسل آینده هستند . نه نشان تازه  
 و چشمشان باز است . ایشان میخواستند  
 مطالب را با مادرمیان بگذارند . میخواهند  
 بگویند که جهانی را که ما مشکل و پیچیده  
 ساخته و یافته ایم میتوان ساده تر و  
 آبیعی تر نمود .

ما موجوداتی معتقد بترقی و تکامل  
 هستیم . معتقدیم هر نسلی از نسل گذشته  
 عاقلتر است بگذارد بحرف نسل جوان  
 گوش بدهیم . باید سعی کنیم حرف آنان را  
 که روزی جهان را از ما تحویل خواهند  
 گرفت بفهمیم . کسانی که میخواهند جهان  
 سردرگم ما را ساده تر کنند . ماحتی بسا  
 تجارب خود مان باید درین نکته شریک  
 ایشان شویم که ثروت و غنای حقیقی با جنگ  
 بدست نمی آید . سنگ قلابی که میتواند  
 پانزده بار بدور کره زمین چرخیده و مسا  
 و دشمنان را یکبار نابود سازد سرمایه ای  
 بدست نمیدهد ثروت را با غارت دشمنان  
 نمیتوان بچنگ آورد . این غناوزن و رنگ

ندارد . در پشت چشمان پنهان است  
 و آنرا نمی بینیم .

کسی نمیتواند آنچه را در سینه خویش  
 حفظ میکند از تو بگیرد . کسی نمیتواند  
 جزیره فاتو هیوارا از من بگیرد . هنگامیکه  
 به وطن خویش بازگشتم مقاله کوچکی درباره  
 این سفر به بیعت منتشر کردم که کتاب  
 حاضر شرح مفصل همان مطلب است  
 و میخواهم جمله آخری آن مقاله را دوباره  
 اینجا تکرار کنم .

هنگامیکه جزیره را وداع گفته و سوار  
 قایق کوچکی که ما را بسمت کشتی می برد  
 شدیم و دوستان پولی نزی پاروهارا بسینه  
 سینه کشیده ما را از جزیره دور میکردند من  
 کیف کوچکی را که همراه داشتم باز کرده  
 و دنبال بلیط کشتی ( ۱ ) میگشتم و بی سرم  
 می گفتم :

لیور ( Liv ) ، میدانی ، انسان  
 نمی تواند بلیطی بمقصد بهشت بخرد .

( ۱ ) دولت فرانسه مطابق قانون از تمام  
 مسافران جزایر پولی نزی میخواست که بلیط  
 دوسره کشتی بخردند . بهمین دلیل هر  
 مسافر دین جزایر بلیط بازگشت بهمراه  
 داشته است . مترجم



اجتلیت انبیا بیچ غربی وائل شونددور امور سیانیه مد افلا نایند

حضرت عبدالباہ

# آہنگ بدیع

سال ۳۱

شماره ۳۴۰

مہر و آبان ماہ ۲۵۲۵ شامشامی

۱۷ شہر العزہ تا ۱۹ شہر القدرہ ۱۲۳ بدیع

---

خصوص جامعہ بنانی است

## فهرست:

۳	۱- آثار مبارکه
۵	۲- نکته فی چند درباره ازدواج
۱۱	۳- از بدایع الآثار (سه قطعه)
۱۴	۴- اطفال (از کتاب راهنمای مهاجرین نوشته امة البها و روحیه خانم ترجمه امین ضرغام)
۲۱	۵- مرغ محبت (شعر) فریبرز میثاقی
۲۲	۶- نعیم شاعر زمان ما - مقاله سوم دکتر ناصر ثابت
۲۶	۷- قسمتی از کتاب "صلح جهانی و تمدن حقیقی" فرزند دوستدار
۳۶	۸- درباره میس شارب
کنفرانس بین المللی بهائیی نایروبی (کنیا)	
۴۵	۹- ترجمه و متن پیام بیت العدل اعظم الهی
۵۰	۱۰- درباره کنفرانس نایروبی دکتر منوچهر مفیدی
۵۸	۱۱- عکس تاریخی
۶۰	۱۲- از اوراق تاریخی
۷۹	۱۳- قسمت جوانان و نو جوانان

بگوشه  
 لوح مبارک حضرت بهاء الله  
 نگار شده است  
 این لوح مبارک  
 در روزگار  
 محفوظ است  
 و در این  
 نسخه  
 از اصل موجود در  
 محفوظ است

لوح مبارك حضرت بهاء الله  
 نسخه عكس از اصل موجود در  
 محفوظ است آثار

نسخه چاپ شده در صفحه بعد

## بنام بخشنده توانا

ای دوستان امانت بهمانه آفتاب جهانتابست و آسمان او  
انسان و افش قلب نیکو کسیکه این نیر اعظم را با برهمنای  
خیانت و دناکت ستر نماید تا روشنائی آن جهان و جهانیان  
را روشن نماید • اینست بخششیکه از قلم اعلی ظاهر شد  
طوبی للمتفکرین بگو امروز روز اعمال و افعالست و ناصر  
امر فی الحقیقه عمل نیک و خلق نیکوست نه جنود و سیوف •  
نصرت یک عمل خالص اعظم است عند الله از نصرت فوجی که  
در سبیل الهی جهاد نمایند چه که اراقه دماء  
محبوب نیست و در این ظهور اعظم نصرت بکلمه و بیان مقدر  
شده • كذلك قضی الامر فی کتاب مبین طوبی لك بما تشرفست  
بطراز العرفان اذا اتی الرحمن و نطق العبد لیب علی  
الافئان الطک لله المهیمن القیوم •



# نکته‌های چند

## درباره ازدواج

عزیزالله طهماسبی

امرازواج که در آثار حضرت نقطه اولی جل ذکره به اقتران تعبیر شده از سنتهای قدیم الهی است که ابتدائی ترین عقل و ساده ترین شعور نیز فواید آنرا بسهولت ادراک مینماید زیرا که اولاً خانواده نخستین واحد اجتماع بشمار میآید و فقط از این راه است که نوع بشر قوام می یابد و نسل او تسلسل و دوام پیدا میکند. ثانیاً احسن وسیله است برای صیانت انسان از وساوس نفسانی و لغزشهای اخلاقی و مضرات مترتبه بر آن. ثالثاً دو همسر بهترین محرم هستند برای ابراز همدردی و دلسوزترین مساعد برای حل مشکلات زندگانی و نیکوترین همدم برای اوقات رفاه و شادمانی و موافقتین رفیق برای رهایی از وحشت انفراد و تنهایی خصوصاً هنگام پیری و ناتوانی. لهذا در جمیع شرایط رهایی پیوند زناشویی محترم شمرده شده و محسناتش توضیح گردیده و در افواه مردم

نیز بکار خیر تعبیر گرفته است. در آئین جهان آرای بهائی هم امر تزویج تشویق شده و قانون نکاح - حصن از برای نجات و فلاح بقلم آمده است پس مستحسن چنان است که هر فرد بهائی بعد از بلوغ در فکر تشکیل عائله باشد و با قائلان به آن اقدام نماید هر چند این امر از واجبات شرعی نیست ولی جز با عذر موجه خود داری از آن دور از تصویب عقل میباشد و شاید شخص سالم فقط با این عذر بتواند مجرد بماند که عزمش بر حصول هدفی عالی جزم شده باشد، هدفی که خیرش بنوع راجع گردد مثلاً جناب ابوالفصا گلپایگانی و جناب تبیل زرنندی باین نیست قبول همسر نکردند که مباد شغل خانهداری از کمیت تالیف و تصنیف اولی بکاهد و بهی را از سفرهای پر خیر و برکت بازدارد. اما معلوم است که دارندگان هز می چنین راسخ و همتی چنان بلند در میان جامعه بسیار کمند در هر حال از آنجا است که اقدام

بهرامری خصوصاً "ازدواج که پیوندی  
 داعی است باید مطابق دستورات الهی  
 باشد شایسته چنین است که در ابتدا  
 وقت کافی بکار رود و عواقب کارسنجیده شود  
 امانه بقدری که از حد اعتدال بگذرد و  
 انسان را بگمان یافتن همسری که از جمیع  
 جهات با آرزوهایش منطبق باشد تا آخر عمر  
 سرگردان بگذارد زیرا هیچ دختروپسری  
 همسری را که در کارگاه تخیل صورت کشی  
 کرده است بدست نخواهد آورد بلکه باید  
 از کاخ وهم و خیال بمنزلگاه حقیقت فرود  
 آید و آنچه را که میتواند جامه عمل بر خسود  
 بیوشد قبول کند. کلیات اموری که لازمه  
 این کار است بعد از اطمینان بصحت بدن  
 و قدرت سعی و عمل و مهیا بودن معر معاشی  
 در خورشان و مقام عبارت از انتخاب همسر  
 است از طبقه متناسب با خود. هر چند در  
 کتاب خدا قید طبقات نشده و ازدواج هیچ  
 صنغی با صنف دیگر منع نگردیده بلکه تنها  
 شرط - رضایت طرفین و بویین آنهاست  
 ولی چون ایضا " دستور است که هر امری از  
 کلی و جزئی بعد از مشاوره انجام گیرد در  
 زناشویی هم بقضاوت عقل شایسته است که  
 اختلاف طبقاتی من جمله در تمکن مالی  
 از حد اعتدال نگذرد چه که در غیر آن صورت  
 ممکن است طرفی که دارند است بر طرفی  
 که ندارد است منت بگذارد و برتری بخرج  
 دهد و این بالاخره علت اغیرار و انزجار  
 خواهد شد. ایضا " تفاوت فاحش در  
 تحصیلات طرفین شکاف مابین زوجین  
 خواهد انداخت همچنین فرق بییش از  
 اندازه در و همسر رسن و سال باعث سستی  
 پیمان زناشویی خواهد گشت تجربه نشان

داده است که اگر زنی درجه معارفش پسر  
 شوهر بچربد خود را بالا تراز او بشمارد و  
 رفتارش با او متکبرانه میگردد و در عوض اگر  
 مردی سنش کمتر از زنش باشد خود را مغبون  
 محسوب میدارد و بغمز و مزه بر ازارنا را احتسی  
 میکند و همه اینها با اتحاد و صمیمتی که باید  
 فیما بین مستحکم باشد مغایرت دارد لهذا  
 در کل امور مزبور میانه روی شرط عقل است  
 در تورات برقم آمده که حوا از نده آدم خلق  
 شده است ارباب نوق بر آنند که چون  
 نده در وسط همکل آدمی قرار دارد کنایه  
 از آن است که زن و مرد باید همشان و همرتبه  
 باشند چه اگر گفته شده بود که از استخوان  
 سر آدم خلق شده مراد آن بود که زن باید  
 بالا تراز طبقه مرد خود باشد و اگر گفته شده  
 بود از استخوان پا آفریده شده مقصود  
 آن بود که زن میبایست پائین تراز طبقه  
 مرد خود باشد. باری زن و مرد که بر طبق  
 بیانات مبارکه باید پیوندشان نه تنها  
 جسمانی و این جهانی بلکه روحانی  
 و آن جهانی باشد سزاوار است که قبل  
 از هر چیز در صورت وقامت و آداب متعارف  
 معاشرت مورد پسند یکدیگر قرار گیرند  
 فاضلخان گروسی از ادبای عصر قاجار که  
 در صنعت ترسیل و انشاء شخصی نامدار  
 است رسالهئی دارد در نصیحت پسر خویش  
 محتوی مواعظ خیر خواهانه پدرانه که  
 فرزند را در سانی از شعون زندگی رهبری  
 میکند آن رساله فعلاً در دسترس نیست  
 تا عبارات لازمه اش با اینجا نقل شود مفاد یک  
 جمله از آن که در نظر مانده این است که  
 همسر باید نخست در دل فرود آید یعنی  
 انسان از چهره و سیمای او خوشش بیاید و

بتواند در چشمان او نگاه کند تا دل گواهی دهد باینکه از نشست و برخاست و گفت و شنود با او آکراه ندارد این کار در محیط امروزه ایران که نسوان از حجاب بیرون آمده اند آسان است ولی در آن زمان هر چند زن میترانست روی مردی را که خواستگارش بود ببیند ولی مرد از پندن قیافه همسر آینده خویش مگر بعد از بسته شدن عقد ممنوع بود لهذا فاضلخان مذکور بفرزندش میگوید بعد از آنکه زن را بخانه آوردی و نظر بر روی او افکندی هرگاه بردت نشست بلا تامل رهاش کن که چنیسن همسری بکارت نخواهد آمد . باری امر دیگر که باید در نظر داشت میل هم صحبتی است بدین معنی که طرفین برای یکدیگر حرفی گفتنی داشته باشند و سخنانشان برای هم دلنشین باشد صاحب مثنوی گوید :

جوش نطق از دل نشان دوستی است  
 بستگی نطق از بی الفتی است  
 دل که دلبردید کی ماند ترش  
 بلبل گل دید کی ماند خموش  
 پس اگر دختر و پسر هنگام ملاقات  
 موضوعی برای گفتن پیدا نکنند دلیل بر این  
 است که هم افق نیستند و در همسری  
 بدرود سر خواهند افتاد شاید برخی از مردم  
 گمان کنند که تذکار این مطلب زاید باشد  
 چه هر کس میداند که شخص باید تن بزوجهیت  
 کسی بدهد که سبها و صحبتش را ببیند آری  
 این قضیه امروزه که حجابی در میان نیست  
 در باره اکثر مردم صادق است مع هذا  
 هستند نفوسی که بتلقین خود یاد پگری  
 تصور میکنند که ولو حالا از پدر یا گفتار طرف

اکراه دارند ولی بهر روز زمان در نتیجه انس و محبت کراهتشان زایل خواهد شد و این اقتناع کاذب و منطوق نادرست غالباً وقتی است که شخص مورد نظر شاغل منصبی یا صاحب مکنتی و یا واجد شهرتی باشد و غافلند که هیچیک از شئون مذکور نمیتواند جای خالی محبت را در قلب پر کند . امر مهم دیگر لزوم بی بردن طرفین است بهد فیکدیگر چه مسلم است که در این عالم احدی نیست که در زندگی آرزویی نهائی و عبارت دیگر هدفی نداشته باشد و برای رسیدن به آن هدف تلاش نکند و اعظم سعادت زن و شوهر این است که هر دو دارای یک هدف باشند که اگر برخلاف این باشد رشته الفت گسیخته خواهد شد و زندگی مشترک بی پایان خواهد آمد یا روزگارشان بتلخی خواهد گذشت مثلاً اگر پسری در آرزوی نیل به مقامی شامخ از علم و دانش باشد و دختری در آرزوی رسیدن بکثیری از مال و ثروت آن دو البته با هم سازگار نخواهند بود و باز اگر فرضاً هر دو طالب ثروت باشند ولی در کیفیت تحصیل آن توافق نداشته باشند باشند نتیجه اش اینست " ناسازگاری یا ناپایداری در رزنا شویی خواهد بود چنانکه فی العثل یکی برای وصول بمقصود طریق تجارت مجاز را انتخاب کند و دیگری خرید و فروش کالای قاچاق را چنین اختلاف نظری نیز مناقشه و مجادله و بالاخره بکدورت یا جدائی خواهد انجامید . مختصر بعد از استجماع شرایط مذکور و قتیکه عمل تزویج صورت گرفت باید سعی نمود که رخنه در ربنانش نیفتد و رشته این پیوند مقدس نگسلد . همانا قلعه محکم برای حفظ

وبقای آن عبارت از یاکي چشم و دل و  
 بتعبیر دیگر مراعات عفت از جانبین است زیرا  
 که آفتی سخت تر و عداوتی آشتی ناپذیرتر  
 از بی عفتی در امر زناشوئی نیست چه کسی  
 هیچ فردی طاقت تحمل داشتن شریك  
 در ناموس راندا دارد حتی ادنی توجه غیر  
 عادی که از طرفش بشخص دیگری بشود  
 آتش غضب در وجودش افروخته شده تا رو بود  
 قماش محبت را خواهد سوخت. در سوابع  
 ایام مردمان عوام (نه اهل فضل و دانش)  
 گمان میکردند که فقط زن ملزم بحفظ خود  
 از نامحرم است و برای مرد آلودگی عیب  
 نیست با آنکه در هیچیک از صحف آسمانی  
 از قبیل تورات و انجیل و قرآن و غیرها در  
 این زمینه یعنی درباره خویشتن داری از  
 چشم چرانی و بی عفتی فرقی مابین زن و مرد  
 گذاشته نشده است بلکه این زعم باطل  
 زاده وهم مردمان جاهل بود و بس زیرا  
 غیرت زن هم در این قبیل موارد بدرجهئی  
 است که حتی در بدن هووی یعنی زن شرعی  
 شوهر برایش تحمل ناپذیر و اما مثال عرب  
 از حدت و شدت به *الضرائر تمهیر رفته*  
 است تا چه رسد بتحمل مشاهده ارتباط  
 نامشروع شوی با زن دیگر. باری در این  
 در *مبارک* هم در خصوص مراعات عصمت  
 و عفت نه چندان آیات سمت نزول یافته  
 است که با حصاصه در آید من جمله آیه شریفه  
 (قد حرم علیکم القتل والزنا) و منطوقه  
 (کونوا فی الطرف عفیفا) و فرموده (ملك بی  
 زوال را بانزال از دست من و شاهنشاهی  
 فردوس را بشهوئی از کف من) از قلم اعلی  
 تراویده است و مرکز میثاق بصریح عبارت  
 ذرهئی از عصمت را بهتر از صد هزار سال

عبادت و دریای معرفت بحساب آورده است  
 و الحق چقدر در ورا ز شرافت و انصاف است که  
 مرد یازنی با داشتن همسری که خود برضا  
 و رغبت انتخابش کرده است چشمش  
 بدنبال این و آن باشد. از قدیم الایام  
 صاحبان خیرخواه و عقلای خوش نیست  
 حقایق اخلاقی را در لباس قصه بیان میکردند  
 یکی از آن قصه ها که تناسب با مطلب کنونی  
 دارد این است که گویند شاه عباس صفوی  
 برای وقوف بر احوال رعیت و اطلاع از اوضاع  
 مملکت شبها بالباس مبدل در شهر میگذشت  
 و از هر گوشه و کنار خبر میگرفت در یکی از  
 محرکها پس از گردش طولانی داخل یک  
 حمام شد و در صفائی از رخسار آرام گرفت  
 همان وقت سه نفر از گرمابه بیرون آمدند  
 و در رخسار کن پهلوی هم نشسته ضمن صحبت  
 قرار گذاردند که هر یک هر آرزویی دارد بر  
 زبان آرد یکی گفت من دلم میخواهد این  
 حوض که در مقابلمان است پر از حلیم باشد  
 تا هر قدر داشتند ارم بخورم و شکم را از عسرا  
 بیرون آرم. دیگری گفت من آرزومندم یک  
 روز از صبح تا شب تاج بر سر منم و بر تخت  
 سلطنت بنشینم. سیمی گفت من مشتاق  
 هستم که شبی یکی از زنهای پادشاه راتنا  
 صبح در برگیرم. از گفتارشان پیدا بود که  
 اولی شکم باره است و دومی جاه طلب  
 و سیمی شهوت پرست. القصة شاه عباس  
 نشانی آنها را در نظر گرفت و بعد از ساعتی  
 هر سه را در پیشگاه خویش حاضر ساخت و سه  
 آنها فهمانید که گفتگوی سرحماشان را شنیده  
 است و اکنون میخواهد آرزوی هر سه را برآرد  
 پس حکم نمود حوضی را از حلیم پر کردند  
 و شکم خواره واگذارند او هم بقدری از آن

خورد که اختلال در مزاجش بهم رسیده  
در بستری بیماری افتاد و از حصول آرزوی خود  
پشیمان گشت. ایضا شاه فرمان داد سنگی  
بزرگ بزنجیری بسته بالای تخت پادشاهی  
محازی سرآویختند آنگاه بمراد جاه طلب  
اشاره نمود که بر تخت جلوس کند و بهیچ  
سلطنت بر تارک نهد و تاشب از سر برزیر نماید  
او هم بر تخت نشست و هر آن از بیم فرود  
آمدن سنگ بر فرقی هراسان بود و هر دقیقه  
برایش بد رازی سالی میآمد تا بالاخره شب  
فرارسید و آن بیچاره از عذاب برهید و نفسی  
براحت کشید شاه باو گفت این تخت و تاج  
که امثال تو در آرزوی میباشند از خطرهای  
پید اوینهاش خبرند آرند این سنگ که  
بالای سرت بود نمونه غی از مخاطرات  
هولناک این مقام مغبوط است. همچنین  
فرمود سی چهل تخم مرغ را جوشانید و با  
الوان مختلف ملون ساختند و آن مردی که  
آرزوی هم آغوشی با یکی از زنهای شاه  
را داشت گفت اینها را بشکن و از هر کدام  
قدری تناول کن و تفاوت طعم هر یک را برایم  
بگو آن مرد بعد از شکستن و از هر یک مقداری  
چشیدن عرض کرد قربان اینها همه یک طعم  
دارند شاه فرمود زنهای همینطورند  
فقط در رنگ یعنی در لباس و زور و پوریا هم  
متفاوتند نه در چیز دیگر. این حکایت  
ولو افسانه است اما با حقیقت انطباق دارد و  
نیز اگر چه راجع بالتذامم مرد از زن است  
ولی بر جنس مخالفش هم صدق میکند. امر  
دیگر لزوم توجه بعلمت اصلی ازدواج یعنی  
آوردن اولاد است حکمای الهی گویند  
حق تعالی برای تمشیت امر خلقت از طریق  
توالد و تناسل در ذکور و انات شهوت قرار

داده که در مقام تشیل مانند محصل است و  
در موصلت بجهت طرفین لذت مقدر  
فرموده که بمنزله رشوت است و این دو مقدمه  
میباشند برای نتیجه که اولاد است و این  
قاعده در هر باب جریان دارد پس معلوم  
شد که غرض خاصی و منظور نهایی از امر  
ازدواج تولید مثل و بقول حضرت اعلی  
ظهور ثمره و محاربت دیگر آوردن اولاد است  
و این مطلب در آیه مبارکه کتاب اهدس  
مصرح است بقوله تبارک و تعالی :

تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من  
یذکر فی بین عبادی

یعنی زناشوئی کنید ای قوم تا اینکه  
ظاهر شود از شما کسیکه بذکر من پرورد  
بیان مبارک غیر از امر ازدواج و آوردن  
اولاد متضمن این نکته نیز هست که موالیسد  
باید تربیت یافته و دیندار آید تا بذکر  
خدا بپردازد که اگر نه چنین باشد بسیار  
همه چیز خواهند افتاد غیر از یاد خدا الهذا  
شخص بهائی اگر چه محرك اولیه اش در  
ازدواج خواهش طبیعی است ولی مقصدش  
مقصدش احراز مقام ارجمند پداری یا مادری  
یعنی آوردن و پروردن اولاد خواهد بود  
و چون تربیت اولاد مستلزم حال و حوصله  
است هر چه زودتر اقدام به تشکیل عائله  
گردد به صلاح نزد بکتر خواهد بود کسانی که  
برای فراهم آوردن چیزهای غیر لازم از قبیل  
مخارج کمر شکن جشن عروسی و اشپسای  
تجملی بی حاصل یا بانتظار حصصول  
امانی و آمال در ورود رازایام جوانی راضیع  
و باطل میکنند سخت در اشتباهند و هنگامی  
بخطای خود واقف میشوند که وقت از دست  
رفته است اقدام به تشکیل خانواده در

جوانی نه تنها فرصت گرانبهای است برای تربیت اولاد بلکه برای سلامت مزاج و طول عمر زن و شوهر نیز نافع است چه بصحت پیوسته است که عمر اشخاص مجرد کمتر از اشخاص متأهل میباشد و رویهمرفته زحمات خانه داری و مسئولیت اولاد پروری در مقابل رنج تنهایی و کدورت بیگسسی ناچیز شمار میآید . آخرین مطلبی که تذکرش واجب میباشد این است که در دیانت بهائی چنانکه پوشیده نیست از دواج با اهل هر دین و مذهب جایز است ولی بموجب تجاری که در ایران بعمل آمده است بسیار اندک نفوسی غیربهائی که بعد از گرفتن دختر بهائی با او خوش رفتاری کنند بلکه اکثرشان پس از عقد مواصت برخلاف قولی که قبلاً داد و وعدهی که بسته اند بمخالفت برمیخیزند و همسر را از انجام وظایف دینی منع مینمایند یا او را تکلیف بترك دیانت میکنند . همچنین اگر

دختری غیربهائی بازدواج جوانی بهائی در آید گاهی شوهر را بانحاء مختلف از شرکت در محافل و معاشرت بابهایان باز میدارد و در هر دو حالت ثمره مواصتشان که اطفال باشند در اعتقادات دینی بلا تکلیف میمانند و امرشان بلامذهبی که ریشه تمام مفاسد است منتهی میگردد . آری وقتیکه امرالله در کشور مقدس ایران بحسب ظاهر هم قوت گرفت و آتش بغض و حسد فرو نشست مانعی در اخذ و عطا نخواهد بود .

طهران ششم شهرالعهز ۱۳۳ بدیع مطابق ۲۱ شهریور ۱۳۰۳ شاهنشاهی .

● عزیزالله سلیمانی اردکانی

## از بدایع الآثار

①

روز ۹ جمادی الاولی (۲۷ اپریل) اول صبح جمعیتی از دوستان با اطفالشان چون به ساحت فضل و احسان درآمدند بعضی از آن طفل ها فوراً دویده دست بدامن مبارک زدند صاحبان اطفال عرض مینمودند که صبح بسیار زود این بچه ها گریه میکردند که میخواهیم نزد عبدالبها برویم طفل ها را در آغوش عنایت گرفته فرمودند: ببینید محبت اطفال چه قدر خالص است قلوبشان چگونه پاک است از صورتهاشان نمایانست که چطور محبتشان خالص است باید محبت قلوب این نوع باشد علی الخصوص قلوب احبای الهی چون محبت الله جلوه نماید دلها بی نهایت صاف شود مانند قلوب اطفال که هیچ غل و غشش ندارد و احساساتشان بر قوه اراده شان غالب است اگر کسی را دوست بدارند پیدا است وقتی هم دوست ندارند فوراً دور میشوند هیچ حيله و تزویر نمیکنند باری اطفال را باید خوب تربیت کرد زیرا مانند نهال های تروتازه اند هر قسم آنها را تربیت کنی قبول می نمایند باید از کوچکی محبت الهی را در قلوبشان انداخت آنوقت خوب تربیت میشوند نورانی و خوش اخلاق می گردند.

... باز جمعیت دیگری اطفال بسیار نازنین و گل های رنگین به زیارت جمال مبین فائز طفل ها را با کمال شفقت در آغوش گرفته می فرمودند:

من خیلی اطفال را دوست میدارم زیرا به ملکوت ابهی نزد یکند امید وارم روزی آید که این نهال های پسر طراوت به ثمر رسند چون بهائی هستند در ظل حضرت بهاء الله تربیت روحانی یابند . . . .

بدایع الآثار

صفحه ۲۶۴ جلد دوم

②

روزه، ربیع الاول ( ۲۰ فوریه ) . . . همیشه  
تشریف اطفال به حضور مبارک اسباب نشاط قلوب بود و آنقدر  
به آنها اظهار عنایت میکردند و ابراز محبت صمیمی و تعلق  
قلبی می فرمودند که هیچ پدری به فرزند خود به آن درجه  
مهربانی نمی نمود و می فرمودند :

" اطفال خیلی ماهه سرور و تسلی هستند من طفلی  
داشتم ( حسین افندی ) سه چهار ساله بود وقتی حساب  
بودم به آهستگی در رختخواب من می آمد کیفیتی داشت که  
به وصف نمی آید ( بعد در خصوص تربیت اطفال می فرمودند )  
در ایام لکوره اولاد خود راه قانون و ترتیب مخصوصی تربیت  
می کردند اولاد در وقت ازواج اجازه ترویج نمی دادند  
مگر برای پسران و دختران صحیح المزاج وزن ها از بدایست  
حمل به زحمات مشغول می شدند تا طفل در عالم رحم نیز  
به مشقت پرورده شود و پس از تولد او راه آب سرد شست و شو  
می نمودند و اگر آنوقت مادر بیمار میشد شیردگی به طفل  
اومید اند و از سرما محافظت نمی کردند و از سن سه سالگی  
براه رفتن زیاد عادت می دادند از هشت سالگی نصف روزی  
تحصیل علوم و نصف روزی بازی هائیکه سبب تقویت جسم  
آنها میشد و می داشتند و غذای آنها را مقوی قرار می دادند تا  
در سن بیست سالگی صاحب بنیه قوی و در علوم و فنون ماهر  
می شدند و این نحو از تربیت مخصوص اولاد اعیان و اطفال بزرگان  
بود البته هر قدر اطفال از بدایت عمر به زحمت و تعب پرورش  
یابند از سرما و گرما هر قدر کمتر آنها را حفاظت نمایند بهتر است  
در ایام اقامت عکا روزی با متصرف و قاضی و سرعسکران باغ به  
عکا می آمدیم دیدیم شتری در گودالی افتاده بود و قریب به  
هلاکت ساریان میگریست و چاره نمی دانست جمعی از دستا  
راکه قریب صد نفر بودند من جمع کردم هر چه خواستند شتر  
را بیرون بیاورند نتوانستند ولی چند نفر از عربهای بادیه را که  
از آنجا عبور میکردند چون صد اکردیم با آنکه معدودی قلیس  
بودند به آسانی شتر را بیرون آوردند چرا که زحمت کش

بودند .

بدایع الآثار

صفحه ۱۴۹ جلد دوم



روز ۱۶ جمادی الآخر (۲۳ می) به حساب شمسی  
 و تاریخ اروپائی یوم مولود طلعت انور عبد البها وبعثت  
 حضرت نقطه اولی روح الوجود لوجود هما الفدا بود. از اول  
 صبح تاشب احباود وستان بادسته های گل تبریک گویان به  
 ساحت اطهر مشرف می شدند و اظهار نشاط و انبساط تمام  
 میکردند که امروز روز بزرگی است و یوم تولد مبارک وبعثت  
 حضرت اعلی است می فرمودند :

" بلی امروز چون روز بعثت حضرت و یوم طلوع نیر شارت  
 کبری است لذا بسیار مبارکست دیگر تصادفاً مولود من هم  
 در این روز واقع شده . . . و به مناسبت تشریف اطفال آن  
 روز بیاناتی در خصوص تربیت اطفال فرمودند که : کمال انسان  
 در این است که بقدر وسع اولاد فقرا و اطفال سائین راهم  
 تربیت نماید و آنها را مانند اولاد و اطفال خود داند و ابداً  
 فرقی در میان نبیند بلکه هر طفلی هوشیار تراست او را بیشتر  
 خدمت و تربیت نماید تا هر کمالات و مروج فضائل عالم  
 انسانی گردد اگر انسان تنها طفل خود را تربیت نماید هر چند  
 این عمل ضرور است و جازب عنایات رب غفور ولی هر کس بالطبع  
 این کار را مایل و راغب است پس امتیاز و افتخار و خیر خواهی  
 عالم انسانی در تربیت اطفال بیگس و اولاد فقرا وضعفاست  
 که آنگونه اطفال همیشه ممنون و متشکر آن مردمان خیر خواه  
 شوند و بیشتر خوشنود و قدر دان گردند بعکس اطفالی که خود  
 را وارث و مستحق میدانند و پدر و مادر را مجبور به تربیت خویش  
 می بینند چند آن قدر نمی دانند و چنان حریص در تعلیم  
 و ممنون مری نمیشوند که سایر اطفال بی برکتاری شوند این  
 حالت در اغلب مشهود است خوشحال نفوس مبارک می که  
 بر این خدمت موفق و مؤیدند و در عالم وجود به ادو این وظیفه  
 عامل . . ."

بدایع الآثار

صفحه ۳۱۴ جلد دوم

# اطفال

● از کتاب راهنمای مهاجرین  
نوشته امة البهاة روحیه خانم  
ترجمه امین ضرغام



در سراسر آفریقا و بسیاری از نقاط نیمکره غربی مرسوم است که مادرها کوچکترین بچه را با پاهای باز در شالی که بدورشانه یا زیربازوها پیچیده اند به پشت می بندند . اینکار تا زمانی که بچه یکساله یا حتی بزرگتر است ادامه می یابد . در آفریقا دیدن زنی که بچه ای به پشتش نباشد بیشتر يك استثناست تا قاعده . حتی در پایتخت های بزرگ ممکن است يك مادر آفریقایی را با لباسهای کاملا " جدید در حال خرید از يك سوپرمارکت ببینید که بچه ای را در يك کوله پشتی بندی بسیار زیبا بدوش دارد . اگر در موقعیتی مادر حضور نداشته باشد دختر بچه ای ظریف ، بعضا " دوبرابر خود نوزاد یا حتی يك پسر بچه بجای او بچه را حمل میکنند این صحنه در روستاها بسیار معمولی است و انسان متحیر میشود که چطور این بچه ها وقت خودشان این اندازه کوچکند جسم باین سنگینی را حمل میکنند . ظاهرا " این کار هیچ زحمتی برای آنها ندارد چه آنها قوی ، سالم و شگفته بچه ها با آمده اند .

بنظر مردم سرزمین های دیگر این کار سنتی غیر ضروری خسته کننده و عجیب می آید

ولی من بعد از سالها مسافرت بهین مردمانی که این کار را میکنند بطور جدی اعتقاد پیدا کرده ام یکی از دلایلی که نه افریقائیان و نه سرخپوستان امریکائی هیچکدام افرادی عصبی تند خور و درنج با کمبودهای شخصیتی به معیارهای مشخصی نیستند بخاطر اینست که این گرمای تن این حس کامل امنیت را در کودکی داشته اند "عدم امنیت" این روزهای یک بیماری روانی معمولی است. در بسیاری از بیمارستانها در غرب روزانه اشخاص را وطلبانند به بیمارستانهای آیند برای اینکه اطفال را در آغوش بگیرند تا این حس گرما، نزدیکی و امنیت برای ساعات معدودی به ایشان داده شود. چه دریافتند که این کار تاثير عظیمی در سلامت اطفال دارد بعضی جانوران مثل میمونها بچه هایشان تا انقضای دوران طفولیت بر بدن مادر حمل میشوند. بنابراین بگذارید لا اقل با علاقه و احترام به این سنت نگاه کنیم که بسیار رسم معمول ماکه بچه هارادریک تخت خواب نرده ای، يك قفس بازی یا یک خانه کودک می اندازیم تا مادرش برای کارها تفریح بدون دغدغه آزارهای بچه آزاد باشد فرق دارد. کسی چه میداند شاید علم به مرحله ای برسد که به عقل هزاران ساله طبیعت معتقد گردد.

اکثراً می شنویم مهاجرینی که در شهرها زندگی میکنند اظهار تاسف میکنند که هیچکس مستعد تبلیغ نیست و کسی علاقمند و حاضر شرکت در جلسات نمی باشد. همیشه بچه ها برای تبلیغ آماده اند و همیشه علاقمندند. بیاد دارم مهاجری که از گفتگوی بچه های کوچکی که در خیابان بازی میکردند و تعدادشان در شهرها و فضباتی که بچه ها جای دیگری برای رفتن ندارند بسیار است نکته ای آموخته بود. او بچه های شیطان و کنجکاوشش ساله بیالاراد خیابان بصحبت می کشید و درست مثل اینکه بچه ها هم طرازا هستند و قابلیت شنیدن را دارند به ایشان درباره ظهور جدید و حضرت بهاء الله می گفت. کافی بود که بچه خیابان بیاید تا شنوندگان کوچولوی مهربان و دوست داشتنی اش در اطرافش جمع شوند و اعتقاد داشت نه تنها حق بچه هاست که این مطالب را بشنوند بلکه دست کم چیزی هم از شنیده هاداران مشتاق و جوینده آنها باقی خواهد ماند و بهر حال بچه ها جامعه آینده هستند.

تجربه یکی دیگر از مهاجرین مرا بسیار تکان داد. ایشان در یک روستای آلاسکا با موفقیت به امر تبلیغ قائم بوده اند روزی در خیابان قدم می زدند که دختر کوچکی هفت ساله ای به ایشان نزدیک می شود و می پرسد: ممکن است خواهش کنم که منم بهائی باشم؟ آیا می توانم کمک کنم که یک دنیای تازه بسازیم؟ ایشان يك کتاب مناجات بهائی به او میدهند و می گویند آنها را حفظ و تلاوت کند. او جواب میدهد اینکار را خواهد کرد و بسا اشاره به برادر سه یا چهار ساله ای که دستش را گرفته بود می گوید: "اورا هم تبلیغ میکنم".

در بسیاری از محلات فقیر که سر و صد از یاد است و بچه هادر روزهای تعطیل در گوشه و کنار خیابان سرگردانند کلاسهای درس اخلاق بهائی میتوانند تشکیل شوند مادرها وقتی بکار ببینند که اینکار باعث آرامش بچه هابرای ساعات معدودی شود و بچه ها

در آنجا آوازه‌ها و آهنگ و تعلیمات خوب می‌آموزند حتی اگر از بیرون بسیار جدی کلیسای خودشان هم باشند با اینکار موافقت می‌کنند. اکثرًا این کلاسهای بچه‌ها اولیا آنها را تشویق کرده است درباره این مطالب که بچه‌ها می‌گویند در کلاس آموخته‌اند و الا قائل اشاره‌ای به امر آلهی است تحقیق کنند. یک کلوپ ورزشی برای پسرهای کلاس خیاطی برای دخترها همه راههایی برای خدمت و نزدیکی به مردمند.

بسیاری از مهاجرین توجه دارند که اطفالشان را در سفرهای تبلیغی همراه ببرند. حتی اگر بچه‌ها بسیار کوچک و روستائی که بآن می‌روند بسیار کثیف باشد. هرگز ملاقاتی را که بایکی از مهاجرین و نوزاد یک هفته پیش داشتم فراموش نمی‌کنم این اولین سفر خارج از شهر طفل بود. وقتی بچه بدست یک مادر بزرگ افریقائی داده شد که او را در آغوش بگیرد و نوازش کند بایستی صورت پسر را می‌دیدید. این یکی از روشهای انتشار پیام وحدت عالم انسانی است و روشی اینچنینی که محدود به کلمات نیست بسیار گوی فراموش نخواهد شد بسیاری از مهاجرین که اطفالشان را در نقاط مهاجرتی بزرگ کرده‌اند اهمیت بردن اطفال را حتی اگر بسیار خردسال باشند بسفرهای تبلیغی در روستاها و نقاط دیگر میدانند. همه روستائیان در تمام نقاط بچه‌ها را دوست دارند و مردم همه جا این حقیقت را که اگر شما بچه‌تان، عزیزترین و گرامی‌ترین دارای‌تان را بمیان آنها ببرید واقعا بآنها اعتماد کرده‌اید قدر می‌شناسند. سفید پوستها بسیاری چیزها را با مردمی از نژادهای دیگر که برای زندگی بمیانشان رفته‌اند تقسیم کرده‌اند. مذهب، تربیت عقاید اقتصادی، اجتماعی، علوم سیاسی و امثال آن اما تقریبًا هرگز اطفالشان را با ایشان نداده‌اند. بچه‌هاشان را جدا نگاه داشته‌اند آنها روش زندگی خودشان را داشته‌اند پرستار خاص خودشان و مدارس مخصوص خودشان وقتی بهائیان نشان بدهند که این روش ایشان نیست که طبیعتًا هم چنین نیست، تاثیر آن بر اشخاص دیگر می‌تواند شرمناک باشد طفل بهائی باید تشویق شود که نه فقط این امر را (در هر سنی) تبلیغ نماید بلکه اقدام به حفظ کردن مناجاتها و تلاوت آنها در مجامع عمومی، ضیافت و جلسات تبلیغی نماید و مترصد و مشتاق سفر به دهات و تبلیغ سایر اطفال به امر مبارک باشد.

بسیار متاثرکننده است که گاهی انسان گلایه‌آلودی را می‌شنود که فرزندانشان ابدًا علاقه‌ای به امر الله ندارند یا حتی نمی‌خواهند بعنوان بهائی شناخته شوند. این مساله بلا استثنا در نتیجه اشتباه خود اولیا است نه اطفال. ماهمه این طنز قدیمی را شنیده‌ام که پدری به فرزندش میگفت "آنطور که من رفتار میکنم رفتار نکن آنطور که من میگویم رفتار کن". از آنجا که اطفال بسیار باهوش و بسیار گوی تاثیر پذیرند تمام گفته‌های جهان وقتی که رفتارها گفتم تفاوت باشد تاثیر برایشان نخواهد داشت. شکایات اطفال معمولاً بازتاب شکایات پدر و مادرشان است و از آنجا که همواره مترصد شنیدن هر چیزی هستند و بسیار زود تراز موقعی که ماقائل هستیم مسائل را درک میکنند رفتار اولیا در آنها منعکس میگردد. اگر بشنوند که پدر و مادرشان از اینکه بچه‌هایشان نمی‌توانند اعیاد مسیحی یا کلیسی یا اسلامی

راجشن بگیرند شکایت دارند آزرده میشوند . اگر بعکس بآنها قیقا چنانکه باید توضیح داده شود که هرکس ایام مقدسه خود را دارد و توهم نه روز خاص خود را و هرچند همکلاسان توابعاد خودشان راجشن می گیرند . که البته تومیثوانی در آن شرکت کنی ، ولی تومیهمانی خودت را روزهید خودت مثلا " نوروز روز شروع سال جدید برگزار خواهی کرد و دستانت نیز خواهد آمد و به ایشان همانقدر خوش خواهد گذشت که بتو رمیهمانی کریسمس خوش گذشته است این توضیح تمام شکایتهای کودکان ایشان را از بین خواهد برد و موجب سرافرازی بسیار نوعی انتظار برای پذیرائی دوستان در ایام مقدسه خودشان خواهد شد .

ملاحظات شخصی من نشان میدهد که احباء هرچند مایل باشند زندگی خود را فدای امر مبارک نمایند ولی حاضر نیستند زندگی اطفالشان را چنین کنند . من نمی دانم شاید از نظر روانی این ناشی از یک تصور غلط از تقوی یافتن باشد که " بسیار خوب این برای من کاملا خوب است اما حق ندارم آنرا به اطفال بیچاره ام تحمیل کنم " . یا شاید ناشی از این سوء تفاهم عجیب است که بچه باید در راه سالگی تصمیم بگیرد که بهائی خواهد بود یا نه ولی بهرحال این واقعیت وجود دارد که یکی از دلایل مهاجرتی که محللهای خود را خالی میکنند و یا کسانیکه سالهاست نیت مهاجرت دارند ولی اقدام نمیکند مساله بچه هاست البته گاهی ممکن است مهاجرت یا ترک محیط مانوس رفتن به مدرسه ای جدید برای بچه های بزرگترین آنها که فرضا " یک نوجوان است نارضائی بوجود آورد ولی این مساله بیشتر مربوط به وضع طفل و میزان درک و اشتیاق او برای خدمت به امر میشود . بچه های کوچکتر بسته به اینکه پدر و مادرشان چقدر مهاجرت را خوش و هیجان انگیز تلقی کنند میتوانند بدون احساس رنجش یا زحمت برای هماهنگی با محیط جدید زندگی بمهاجرت بروند .

غالبا " یک سوء تفاهم در مورد خصوصیت پانزده سالگی در تعالیم بهائی وجود دارد . حضرت بهاء الله این سن را سن بلوغ میخوانند بر اساس احکام آن حضرت یک فرد بهائی در این سن میتواند ازدواج کند . و در پانزده سالگی حکم صوم و تلاوت یکی از نمازها بر فرد بهائی واجب می شود . در آثار مبارکه هیچ زکری در مورد قبول امر بهائی یا اعلام بهائی بودن فرد در این سن وجود ندارد . در حقیقت کسی توجه نشان نمی دهد که چنین فرضی تا چه اندازه عجیب و غیر منطقی است . زیرا چنین فرضی ایجاب میکند همه وقت در طول دور بهائی هر نسلی مکرر در مکرر حضرت بهاء الله را بعنوان کسیکه از جانب خدا آمده زندگی تحت هدایت او بوده و تعالیم او بتقدم بر الهی تنفیذ گردیده و نظم او موجد ملکوت الهی بر روی زمین میباشد " قبول " کند . برای پی بردن به بی اعتباری چنین مطلبی بایستی توجه شود که اینکار بدان معنی است که میلیونها نفوس هر روز از خود بپرسند که آیا حقیقتا قبول دارند جامعه ای که در آن زندگی میکنند بر اساس پیامی الهی بنا گردیده یا فکر میکنند بر اثر نوعی تصادف و اشتباه ساخته شده است .

سالها پیش در زمان جوانی خود من در ایالات متحده محفل روحانی ملی تصمیم به تسجیل اطفال بهائی در سن پانزده سالگی گرفت تا سابقه ای برای اثبات بهائی بودن

آنها وجود داشته باشد و بعداً در دوره سربازی بدلائل اعتقادی بتوانند در صفوف همسر جنگی خدمت نمایند. بعد ها این صورت اسامی تسجیل شده ها برای دعوت جوانان بهائی جهت عضویت در تشکیلات امری هم مفید واقع گردید. ولی این کارتنهایك روش اداری بدون هیچ مفهوم اعتقادی بود گاهی این سوء تفاهم پیش آمده است که چون حضرت بهاء الله فرموده اند که افراد بایستی خود تحری حقیقت کنند باید اطفال بهائی را در يك فضای معنوی مبهم پرورش داد که در آن تنها گفته میشود کلیه ادیان الهی خوبند و چه هاسرگردان بدانند تا در سن پانزده سالگی یکی را، اگر نه هیچکدام را، انتخاب نمایند. همانطور که حضرت بهاء الله امر فرموده اند باید اطفال را در آغوش امر الهی پرورش داد و این سوء تفاهم تا ساف آورد رباره اهمیت سن پانزده سالگی راهم یکباره و برای همیشه از اذهان احبار پشه کن کرد.

بنظر من وحشتناکترین اشتباهی که مهاجرین ساهرید روماد ربهائی در هر جامعه ممکن است مرتکب شوند اینست که در رباره کارشان شکایت کنند. از قربان شدن خویش شکوه کنند و در آرزو گیهایشان را در برابر اطفال بنمایند. حتی اطفال بسیار خرد سال هم بسیار بیش از تصور ما می فهمند و اگر تمام کلماتی را که می شنوند در نیابند ولی در درك مفهوم کلام بسیار زیر کند اگر ما در بخاطر سختی های زندگی مهاجرتی افسوس بخورد و بر "قربانی شدن" خود تاکید کند اگر پدر چیزهای خوب و شغل پردرآمدتری را که "در راه خدا از دست داده است" بیاد بیاورد اگر پدر روماد ر خود را در تحت فشار و روضعت ناراضی و بحرانی بدانند آنگاه توقع دارند چه چیزی بر روی زمین قلب و روح اطفالشان را بپر کند. اخلاص، آرزوی فداکاری و شوق خدمت ؟

چند سال پیش گفتگویی بایک نفر مورمون Mormon داشتم که تاثیر عمیق و فراموش نشدنی بر من گذاشت. من از او در رباره خدمت دو ساله ای که اکثر ایشان برای تبلیغ به کلیسا تقدیم نمودند سؤال کردم. او بمن گفت این خدمت کاملاً "داوطلبانه" است که یا واکالتا "ویا به خرج خودشان و نه به خرج کلیسا انجام می شود. او شخصاً خدمت دو ساله اش را انجام داده و از دواج کرده بود و اطفال کوچکی داشت می گفت که آنها قلیك کوچکی دارند که پولهای خرده شان را برای موقعی که خودشان باید برای خدمت داوطلبانه دو ساله شان به کلیسا عزیزت نمایند در آن پس انداز میکنند و شرح داد که چطور آنها با شوق در آخر هر ماه پولهایشان را می شمارند و در رباره نقشه آینده شان فکر میکنند. با خودم فکر کردم که اگر ما بچه هایمان را با چنین حسی از فداکاری و هیجان اینکه روزی آنها خودشان میتوانند قیام کنند و برای تبلیغ امر الهی عزیزت کنند با رآوریم طی يك نسل چگونه خواهد شد.

یکی از اولین چیزهایی که ما به مردم می گوئیم اینست که دیانت ما کشیش و ملامت و مبلغ خاص ندارد و هر فرد بهائی آزاد است که تبلیغ کند و این پیام الهی را به گوش سایرین برساند. این شامل اطفال هم هست بچه ها عاشق این هستند که مفید و فعال باشند و بایستی بهر صورت به خدمت تشویق شوند اعم از تبلیغ یا مناجات کردن یا پذیرائی از مهمانان



باید آنها را به جلسات ایام محرمه و ضیافات برد . ( با این فرض که آنها ایجاد مزاحمتی نخواهند کرد یا محلی وجود دارد که آنها جداگانه در آنجا باشند و مزاحم جلسه نباشند ) . باین نحو آنها حس خواهند کرد که فعالیت‌های امری قسمتی از زندگی آنهاست چیزی که آنها منتظر و مترصد آن خواهند بود . احتمالاً " یک موقعیت خاص که بعداً " احراز خواهند کرد .

حضرت عبدالبهاء بارها و بارها اهمیت این نکته را تاکید فرموده اند که اطفال مناجات والواح را حفظ کنند . تصور غلطی وجود دارد که حفظ کردن مطالب موقعیکه طفل آنرا طوطی وار تکرار میکند کاری غیر ضروری و حتی ناخوش آیند است البته بچه کوچک زیاده در معنی چیزی که میخواند تعمق نمیکند اوفقط وقت میکند که کلمات را کامل بخواند اما کلمات آنجا هستند منقوش در ذهن او . کلمات پربهای پیام الهی تا او را حفظ کنند و بعداً " شاید در زمانی که احتیاج دارد و یا وقتی سفر میکند و خواندن میسر نیست و حافظه مبدل به کتابی میشود به ذهنش برگردند . من دریافته ام توانایی خواندن چیزی از حفظ برای مستمعین بسیار جالب است در جلسات بخصوص در دهات که اکثر مردم بیسواد هستند این کار بسیار مورد توجه واقع میشود .

جلسه ای را بخاطر دارم در آفریقا با قریب صد نفر که نصف ایشان اطفال بودند در ایام از رئیس آفریقائی جلسه خواستم که در صورت امکان یکی از بچه ها مناجاتی تلاوت کند پس در سه ساله او اینکار را کرد بعد پسر هفت ساله یک خانواده مهاجر ایرانی جلو آمد و مناجاتی از حفظ خواند و بعد خواهر پنجساله او خواست که او هم مناجاتی تلاوت کند و بعد من خواهر سه ساله آنها را پیش کردم و روی میز مقابل خودم قرار دادم و از او خواستم که نترسد و مناجاتی را که شب قبل در یک جلسه کوچک شنیده بودم که میخواند بر ایمن بخواند . او سا شجاعت دستهای کوچکش را به سینه اش گذاشت چشمهایش را بست با صدای نازکی که به

زحمت شنیده میشد مناجاتش را خواند . مطمئنم این عمل بچه ها تاثیر بسیار عمیقتر بر  
شنوندگان گذاشت تا سخنرانی طولانی من .

چند سال پیش پسر نه ساله یکی از مهاجرین امریکای جنوبی که میتوانست  
بنویسد با یکی از مبلغین سرخپوست بهائی که بیسواد بود به سفر رفت و در انتخاب چهارمحل  
محللی در بیست و یک آوریل همکاری نمود . مهاجرین باید کاری کنند که فرزندانشان لذت  
انجام چنین کارهایی را دریابند و بدانند که آنها نیز مورد نیاز امرند و میتوانند امریاری دهند  
کودک نه ساله دیگری از معلم مدرسه اش سؤال کرده بود که آیا میتواند یک دعای بهائوسی  
نیز بخواند این مطلب ایجاد پرسشهای بسیار نمود بود . بطوریکه مدیر مدرسه بچه را  
احضار کرده و سئوالات بسیاری از آن دختر نمود بود . و آنقدر خوب پاسخ گفته بود که مدیر  
مدرسه علاقمند شده و به پدر دختر تلفن کرده از او خواسته بود به مدرسه بیاید و درباره امر  
بهائی توضیحاتی برای همه بدهد .

یک سؤال جالب برای بسیاری از مهاجرین اینست که بچه هایشان را کجا  
بمدرسه بفرستند و در بسیاری موارد تصمیم میگیرند که بچه را به مدرسه خاص و بعضاً "منحصر  
بفردی که برای بچه های امریکائی یا سایر خارجیان تاسیس شده بفرستند . هرچند این  
مسئله ای است که خانواده ها بایستی در مورد آن کاملاً "آزاد باشند ولی تصور میکنم چنین  
انتخابی فقط در صورتی شایسته است که هیچ مدرسه محللی برای فرستادن آنها وجود  
نداشته باشد . مدرسه ای ولو با ارزش تحصیلی بسیار بائین — غالباً " دیده میشود که  
بعضی ها فکر میکنند هرچند این مدرسه یا دبیرستان یا دانشگاه محللی افریقائی یا امریکائی  
لاتین یا هندو یا مالک دیگر وجود دارد که برای زنده فرزندان همان مرزوبوم شایسته است  
اما برای اطفال مهاجرین که باید در صورت امکان بیکی از دانشگاههای مشهور مثل اکسفورد  
کمبریج ، سوربن ، هاروارد یا نظایر آنها بروند شایستگی کافی ندارد . این مطلب در حقیقت  
نشان میدهد که یک مهاجروقتی به کشوری میروند خیلی به ندرت آنجا را خانه دائمی خود  
و فرزندانش تلقی میکند جائی که بآن عشق بورزد ، خدمت کند و آخرالامر با گذاشتن  
استخوانهایش در آن خاک آرمزیده شود .

بسیاری از ما که مردمان جهان نونیمکره غربی هستیم با ارج دادن بعمل  
خلاق فردی به خود میبالیم که نیاکان ما سرزمین های خود را برای زندگی در سرزمینی  
بزرگتر ، آزاد تر و غالباً " بسیار مشکلتر و با محیطی پرمبارزه تترک گفته اند . مطمئناً معادل  
امروزی چنین اقدامی قیام به هجرت به سرزمین های جدید و انتشار امر الهی است .



# مرغ محبت

مرغ محبت توبه دل آشیان گرفت  
بنگربه آتشی که وجودم از آن گرفت  
ایروی یارتیرقضا در کمان نهاد  
قلب ضعیف و خسته ما را نشان گرفت  
گردست مایه دامن پاکت نمیرسد  
دستی زد و بر هر دو عامی توان گرفت  
برهای وهوی عالم فانی نیست دل  
هرکس نشان ز سلطنت جاودان گرفت  
خورشید را بسیط زمین وسعتی نداشت  
ز آنرومکان به دامنه آسمان گرفت  
از لعن و طعن مردم دون در امان نبود  
هرکس سراغ آن صنم مهربان گرفت  
آن گوهریگانه چو دامن کشان گذشت  
رونق زرنگ و بوی رخ مهوشان گرفت  
باد آمدم که حافظ شیرازی سرود  
وقتی قلم به دست و زبان در بیان گرفت  
حسنه به اتفاق ملاحظت جهان گرفت  
آری به اتفاق جهان میتوان گرفت

فرهبرزمینا قی

# نعیم

## شاعر زمان ما

(مقاله سوم)

دکتر ناصر ثابت

در مقالات گذشته سیری اجمالی در آثار و افکار نعیم نموده و تا آنجا که درخور مقال بود نشان داده شد که این شاعر توانا در تفکر و در کلام نوآور بوده است. اساس بحث مقاله اول یکی از آثار او یعنی ترکیب بند مشهوری بود که در آن بوسیله دو نوع استدلال عقلی و نقلی امر را به شیوه ای بس تازه معرفی نموده و به اثبات دراصل پرداخته که عبارتند از:

— وحدت خدا، وحدت کلام او و وحدت انبیا

— نسبیت و حقیقت غیر قابل تغییر

در پرتو این دراصل کلی نعیم از طریق شاهکار شعری خود تجزیه و تحلیل بسیار عمیق و دقیقی از کلیه ادیان گذشته و رفتار پیروان فرق مختلف و علل ایمان یا احتجاج آنان بعمل آورده و با اتخاذ چند محک اساسی درجه اعتبار و نفوذ احادیث و آثار گذشته را سنجیده و بالاخره عصر حاضر را با جمیع مبانی فکری اعم از سیاسی، فلسفی و دینی مورد یک بررسی بیطرفانه و بی بسیار محققانه قرار داده است.

بدین ترتیب تصویر روشنی از گذشته و حال جامعه بشری ترسیم نموده و با نهایت استادی مقام والا ئی را که امر حضرت بهاء الله در تاریخ تحول جهان احراز نموده مشخص ساخته و به بشر سرگشته در وادی تمدن مخرب کنونی هشدار داده است که سرنوشت او را بکجا مینبرد و تکلیف او چیست.

در مقاله دوم در واژده بگرا و یعنی قصیده نونیه و مسقط بهار به یا صیفیه مورد بررسی قرار گرفت. قصیده نونیه شاهد این مطلب است که حیات نعیم یعنی اندیشه به حرکات

وسکناات حضرت عبد البها\* . رفتار ناقصین که موجب کد ورت خاطر مبارک میشده نعیم راجنسان متاثر میساخته که اگر ارتباطش باد ریای بیکران آثار الهی نبود خط بطلان بر جمیع رسوم زمان میکشید و مجنون وارراهی صحرای انزوا میگشت . مسقط بهاریه از لحاظ مضمون و حالت نقطه مقابل این اثر قرار ارد و آنرا باید در ردیف آثاری از نعیم دانست که در شادی و سرور سروده شده و برای شادی خاطر حضرت عبد البها\* کلمات را برقص آورده است .

بطور خلاصه این سه اثر که هر یک از شیوه ای خاص پیروی میکنند بهترین نمونه از کارهای نعیم بوده و برای معرفی اود رحد مورد نظر کافی هستند . در این مقاله بسسه دو خصوصیت عمده دیگر از هنر نعیم اشاره میشود که عبارتند از

— بکار گرفتن قالبهای مناسب کلاسیک برای بیان مقصود

— تسلط بوزن و قافیه

قبل از ورود در این بحث صرفاً از لحاظ یادآوری متذکر میگرد که اصطلاح قصیده در شعر فارسی به آثاری گفته میشود که تعداد ابیات آنها از ۷ الی ۱۰ تجاوز نماید و مصراع بیت اول هم قافیه با سایر ابیات باشند . یک شعر میتواند شامل قطعات مختلف باشد . ترکیب بند و ترجیع بند و نوع از قوالب شعری مشابه هستند که از قطعات مختلف تشکیل شده اند و این قطعات بوسیله یک بیت که بترتیب ترکیب بند یا ترجیع بند نامیده میشود بهم متصل میگردد و مثلاً " موضوع نیز با چنین بندی خاتمه میابد .

اختلاف بین ترکیب بند و ترجیع بند اینست که در ترجیع بند یک بیت واحد بوده و بعد از هر قطعه عیناً تکرار میشود . فی المثل بند ترجیع بند عرفانی هاتوا فاصفها نی چنین است :

که یکی هست و هیچ نیست جز او      وحده لا اله الا هو

ولی در ترکیب بند این بیت هر بار تغییر میکند .

ترکیب بند نعیم جمعا\* دارای ۲۷ قطعه ترکیب و هر قطعه آن دارای ۸ بیت با ضافه بند ترکیب یعنی جمعا\* ۹ بیت است . بدین ترتیب تعداد کل ابیات به ۲۴۳۰ بیت بالغ میگردد .

یکی از خصوصیات لازم شعر فارسی تناسب مضمون و وزن انتخاب شده برای بیان آن مضمون میاشد .

در اینجا مطالعه قواعد علم عروض مورد نظر نیست و صرفاً اشاره به بعضی نکات مهم جهت بیان مقصود کافیست .

بحور و اوزان مختلفی که اشعار فارسی و عربی با آنها قابل ارزیابی و درجه بندی هستند طی قرون گذشته مورد بحث و تحقیق فراوان قرار گرفته و هرگونه طبقه بندی شونده تعداد آنها معدود میباشد . یکی از آخرین پژوهشها ۱۰ سلسله اصلی را برشمرده و کلیه بحور و اوزان را از این ۱۰ سلسله متفرع دانسته است .

اساتید شعر فارسی انتخاب بحر و وزن مورد نظر را چنانکه اشاره شد با توجه به مضمون شعر یا چنان دقتی انجام میداده اند که اکثراً ملاحظه وزن میتواند تا اثر و یا خوشحالی و بالاخره نوع شعر را در یاد امر بیان نماید .

فی المثل سعدی غزل ز سرکه که حاوی تاثرات و تالمات خاصی است در بحر "رجز" ساخته که از طولانی ترین بحر شعر فارسی است .  
ای ساریان آهسته ران کارام جانم میروم

وان دل که با خود داشت باد لستانم میروم

مستعملن مستعملن مستعملن مستعملن

در مقابل آن ، وزن ریتمیک و سبکی که در بحر رجز مطوی مخمسون برای شعر زیر انتخاب شده شادی و هیجان درونی سراینده و کیفیت خاص مضمون مورد نظر را در بردارد .  
آنکه نبات عارضش آب حیات میخورد در شکرش نگه کند هر که نبات میخورد  
سعدی

و در همین وزن از عطار یک شعر عارفانه مثال آورده میشود :

دوش درون صومعه در پیرمغانه یافتم راهنمای در پیرا پیریگانه یافتم  
که هر دو پروزن در و بارمفتعلن مفاعلهن میباشند .

نعیم برای سرودن ترکیب بند خود از وزن فعلاتین مفاعلهن فعلن استفاده نموده که یکی از شناخته شده ترین اوزان شعر فارسی است . این وزن را انوری شاعر قرن ششم برای بعضی از اشعار خود انتخاب نموده است و یکی از اوزان آسمانی است که در آن توانسته است با مخاطب خود بسادگی ارتباط برقرار نماید .

یاد میدار آنچه بنمودی در وفا برخلاف آن بسودی  
ناز تنهات بود عادت و بس خوش خوش اکنون جفا در افزودی  
و هاتف اصفهانی ترجیح بند معروف و عرفانی را که قبلاً به بند ترجیح آن اشاره شد در همین وزن ساخته است .

در کلک سابه دلبری ترسا گفتم ای دل بدام تو یابند  
ره به وحدت نیافتن تا کسی ننگ تثلث بر یکی تا چنند  
نام حق یگانه چون شاید که آب و ابن و روح قدس نهند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحد لله لاله الا هـ

چون هدف نعیم از ترکیب بند مفصل خود محاوره با مخاطب و آزادی بیان مطلب بوده است وزن مناسب فوق را برگزیده است . در حقیقت گزینش چنین وزن انعطاف پذیری است که به نعیم اجازه میدهد هرگونه مطلبی را اعم از عرفانی ، تاریخی ، طنز و پند و اندرز در قالب آن ریخته و مجموعه استدلالیه خود را با آزادی کامل بیاورند .

در مقابل ، قصیده نونیه بعلت آرامش و تاثیر خاصی که در نهاد ابیات آن وجود دارد در قالبی سنگین ساخته شده است . وزن " مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن " استخوان بندی ابیات را تشکیل میدهد و سنگینی آن باعث میشود که نعیم با قیافه ای جدی ، خاطری تقریباً "آزده" ، روحی پرتالم و احساسی آمیخته با ترحم و عتاب با مخاطب صحبت کند .

صرفاً در پایان قصیده که مخاطب او حضرت عبدالبهاسست شیوه خطاب عوض شده و قسم یاد میکند که بی ثنای او دارای دلی نامطمئن بوده و سرفراغ بیالین نمیگذارد بحر انتخاب شده برای مسط بهار به از اوزان پرهیجان شعر فارسی است . بطوریکه در مقاله دوم اشاره شد منظور نعیم از این اثر پراج ادبی اینست که معشوق خود را معرفی نماید و لازمه چنین امری ایجاد حالت و محیطی مناسب است . چون از خصوصیات این حالت قطع ارتباط کامل با محیط خارج است بالطبع مقدمه مدیحه طولانی است و اگر چنین وزنی نشاط انگیز برای آن انتخاب نمیشد در خواننده خستگی ایجاد میکردید و حوصله ادامه بیان را نداشت این وزن قدم بقدم بر نشاط و تحسین خواننده افزود و تمرکز فکری مورد نظر نعیم را و حاصل میشود . بمحض فراهم شدن محیط مناسب جمال حضرت عبدالبهاء تجلی میکند که تازه اول کار مدیحه سرائی نعیم است .

از لحاظ تسلط بروزن و قافیه با شواهدی که تا کنون از آثار مختلف نعیم بیابان گردیده میتوان دریافت که وزن شعر ، در دست او چون موم بوده و کلام را مانند مجسمه سازان بانوک قلم میتراشیده و بیادقت و مهارت پهلوی هم میگذاشته است . در قصیده نونیه که تعداد ابیات آن از یکصد متجاوز است این تسلط بخوبی نمایان است .

کلماتی را مورد استفاده قرار میدهد که کاربرد آنها مستلزم جرات و شجاعت است همانگونه که شیخ عطار در یک اثر عرفانی کلمه " باد مجان " را قافیه کرده نعیم نیز کلماتی را که در زمان اوتازه وارد زبان فارسی شده و هنوز برای همگان نیز مانوس نبودند با مهارت به قافیه در آورده است . نمونه ای از آنها کلمات " ماشین " و " بالون " است . در قصیده نونیه میگوید

دود خیالم گاهی به دشت چون ماشین      پرد هوایم گاهی بچرخ چون بالون

یافی المثل قافیه کردن " یله " با کلمه " زلزله " در منظومه بیست و نه حرف

ها هله ها هله کن هله      هر چه بجز اوست کن از دل یله

تانشوی در ره او یک دل      کی شود ایمن دل از زلزله

گاهی مانند سعدی از کلام معنای غیر متعارف آنرا مراد میکند :

آمده آن بیجهت اندر جهات      جامع اسما و جمیع صفات

مالك ابا ملك امهات      پرده برانداخته از وجه ذات

الحق هر کس غیر از نعیم " بیجهت " را برای توصیف حق بکار میبرد کلامی بیجهت

سروده بود .

بیش از این موشکافی در افکار و آثار نعیم از حوصله و هدف این سه مقاله خارج بوده و امیدوار است در فرصتی مناسبتر بررسیهای دیگری تقدیم احبای عزیز گردد .

# قسمتی از کتاب صلح جهانی و تهدید حقیقی

● قرآست کتاب "صلح جهانی و تمدن حقیقی" نوشته جناب فرزین دوستدار که بتصویب لجنه ملی انتشارات و مطالعات رسیده در آینده نزدیک منتشر گردد. آهنگ بدیع با کسب اجازه از آن لجنه جلیله قسمتی از کتاب مزبور را ذیلاً جهت استفاده یاران عزیز درج مینمایم.

## بخش دوم:

نشانه های تهدید آمیز يك دنیای پر آشوب

بسیاری از جوانان از منزل فرار کرده و بصورت هیپهای بیهدف در میابند و به انواع مواد مخدر و جرائم آلوده میگردند آیا فریاد و حنن این ناراضی ها موجب دگرگونی عمیق شالوده اجتماعی ما خواهد گشت؟ ظاهراً اولیا قادر به تربیت و هدایت جگرگوشگان خود نمیباشند مدارس و موسسات آموزش و پرورش نیز تنها به آموزش آنها بطرز ناقصی قناعت کرده و عجز خود را در تربیت جوانان برای زندگی در اجتماع ثابت نموده اند. آمارهای جزائی نشان میدهند که تعداد مجرمین سنین ۳ تا ۵ سالگی از سابق بیشتر شده است.

اندیشه آنان در مورد زندگی و آینده چیست؟ چرا از نظام اجتماعی کنونی ناراضی اند؟ بیایید در مورد این مسائل بی جویی نموده و پاسخ به این سئوالات را از خود جوانان بخواهیم. جوانان برای رفتار خود دلائل بسیاری ارائه میدهند

---

عالم منقلب است و انقلاب او يوماً فیوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنیکه ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام می رود و از اتم المیقات بظهور بختة ما تترعد به فرائض العالم از اترفع الاعلام و تفرّد العنادل علی الافنان".

حضرت بها الله

---

### ۱- جوانان در جبهه مخالف

مسئله جوانان امروزه بصورت يك مشکل بزرگ اجتماعی درآمده است بعضی از آنان توانین را مراعات نمیکنند

و غالب این دلائل غیر قابل انکار است  
 بسیاری از جوانان در ابتدا تنفر خود را  
 نسبت به جنگ ابراز می‌دارند و نسبت به مسابقه  
 تسلیحاتی و سلاحهای اتمی و میکربی اظهار  
 انزجار مینمایند . جوانان بشما خواهند  
 گفت که بر ضد هیچ ملتی نیستند . در بحث  
 با جوانان با صداقت بینظیر و پرورخواهید  
 شد صداقت در جمیع موارد حتی درباره مسائل  
 جنسی و اعتراف صادقانه بآنچه هستند  
 آنچه عمل میکنند و آنچه که معتقدند چرا  
 این جوانان صداقت را برگزیده اند ؟ باین  
 دلیل که بی برده اند در جهانی مطبو  
 از عدم صداقت زندگی میکنند .

در امور تجارتي مالی و آموزشی و خلاصه  
 در جمیع اموری صداقتی را پدید ساز  
 میبینند . در فیلمها نمونه های جنایات  
 زورگوئی و فساد اخلاقی عرضه میگردد و قایع  
 جنگی همه جا تجلیل میشود . امروز ما  
 در دنیای زندگی میکنیم که قادر است با  
 سلاحهای اتمی کره زمین را ۶۰ بار منفجر  
 و نابود سازد .

این قدرت سال به سال روبه تزاید  
 است . دنیایی که جنگهای سرد و گرم  
 جز برنامه روزانه اش درآمده است . دنیایی  
 که در آن شهوت رانی و آزادی بیحد در امور  
 جنسی شایسته قلمداد میشود .

حضرت شوقی ربانی حدود  
 پنجاه سال پیش مردم جهان را به مسیری  
 که در پیش دارند هشدار داده و در نامه ای  
 به بهائیان امریکامینویسد :

" در قلب جامعه انسانی آشکار  
 شوم هبوط در عصیان و عدم  
 شرم و حیاد را اجرای هر عطسی

واضحاً " نمودار است و این  
 علائم بنفسها ممد انقلابات  
 و عکس العطلهائی میگردد که  
 آثار بروز و ظهور هر یک از دیگری  
 نمودار است . صفحه ۲۹۸  
 گوهر یکتا

جنونها و خشمها - حلیه ها  
 و تظاهراتها و مداهنه ها کمال  
 پنجه در سراسر مجامع عالم  
 انسانی امروز انداخته اند "

" این بی بندوباری و فساد  
 و بی ایمانی که اعضا و جوارح  
 هیكل انسانی را ریز ریز میکند  
 مد نیت متزعزع محکوم بفنار ابله  
 و رطبه نیستی نزد بیکتر میسازد  
 و در سال ۱۹۴۹ مینویسند :

جهانی است که بواسطه  
 نهضتهای سیاسی به لرزه در  
 آمده و ارکان اقتصادش از هم  
 پاشیده شده و حیات اجتماعش  
 واژگون گردیده و جهان اخلاق  
 بظلمت صرف رسیده چنین  
 عالمی به موت روحانی مبتلا  
 گشته " (۱)

آیا میتوان به جوانی که نسبت به  
 جنگ و وضع کنونی ابراز انزجار مینماید  
 ایرادی گرفت جنگهایی که بدون دخالت  
 او بوجود آمده و میآیند مشکلاتی که او خلق  
 نکرده و تراژدیهایش که او قادر به تغییرشان  
 نیست . جوان پس از آگاهی باین مسائل  
 با خود می اندیشد که چرا و چگونه این  
 نابسامانی بوجود آمده است او مایل نیست  
 این وضع را بپذیرد و گاهی بگمان یافتن

راه حلی برای این مشکلات بشوروش-سوق  
 میافتد ولی دیری نمی باید که باشکست  
 روپرو میشود ونومیدانه خود را از اجتماع  
 منزوی مینماید . ظاهراً میتوان ده ها  
 وسده ها دلیل مختلف برای این عصیانگری  
 جوانان یافت ولی بهر حال یکی از علل  
 اصلی همان نارضایتی از وضع کنونی و کوشش  
 جهت تغییر آن میباشد که متأسفانه بعلت  
 عدم آگاهی بشیوه ای صحیح و راه حل  
 اساسی برای مشکلات عالم این کوشش  
 بعصیانگری میانجامد .  
 از زمانهای پیش تا به امروز مناهج  
 و میادین مهم تربیتی را خانواده ، مدرسه و  
 موسسات دینی تشکیل میدهند . معیناً  
 روز بروز در صد اولیائی که قادر به تربیت  
 صحیح فرزندان خود نمیشاند ربه فزونی  
 است مراکز آموزش و پرورش نتوانسته اند اندکار  
 جوانان را براه صحیح هدایت نمایند  
 روحانیون در ارشاد جوانان و تربیت اخلاقی  
 آنان باشکست چشمگیری روپروگشته اند  
 در عمل نیز دیده میشود که جوانان در برابر  
 این سه مرکز تربیتی یعنی خانه - مدرسه  
 و موسسات دینی بیش از پیش جنبه گیری  
 نموده اند .

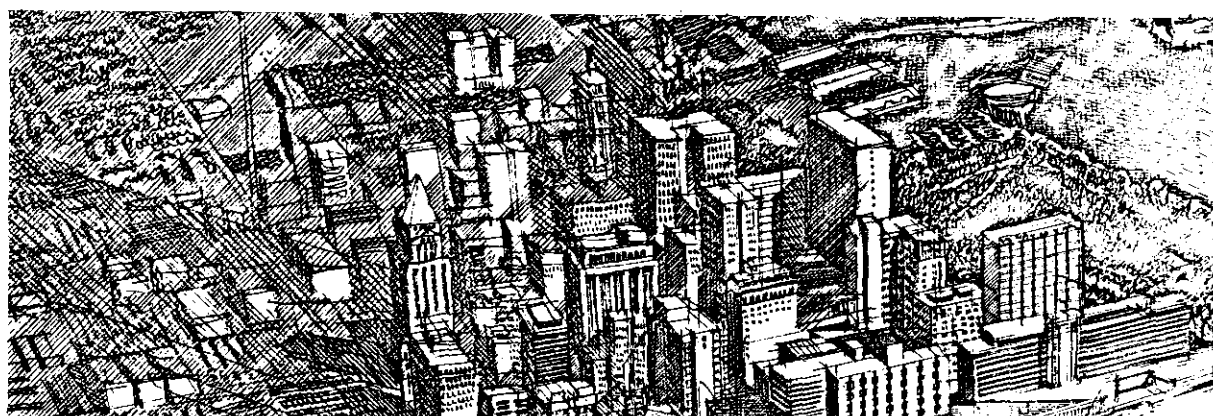
در کتب آموزشی کنونی مطالب زائد  
 بحد و فور یافت میشود مطالبی که در حواشی  
 کلیه علوم ممکنه گم شده و آموزش هدف و  
 معنای زندگی را فدای محفوظات فکری  
 مینماید . چه بسا به دانشجویانی  
 بر میخوریم که نمیدانند به چه سبب روانه  
 دانشگاه گشته اند . جوامع غرب باشکل  
 دانشجویان حرفه ای " روپرو شده اند  
 دانشجویی غیر اجتماعی که احتمالاً بمواد

مخد ر نیز معتاد بوده و از زندگی خسته  
 و کسل گردیده و خلاصه خود را شکست  
 خورده و بد بخت میداند آنچه توجه ایمن  
 جوانان را جلب مینماید پارتی های ناپاک  
 و شورش در برابر حکومت و پلیس میباشد . با  
 جرات میتوان گفت که مدارس در اجرای  
 وظیفه خود باشکست روپروگشته اند زیرا  
 نتوانسته اند دانش پژوهان را به راه راست  
 هدایت نمایند . آنها قادر نیستند  
 شخصیتهای سرشار از اعتماد بنفس - رشد  
 فکری - تسلط بر احساسات و امیال و بالاخره  
 خوشبین و مطمئن به آینده تحویل جامعه  
 دهند . آنچه مدارس امروز بوجه  
 آورده اند جوانانی شرور - بیهدف - شکاک  
 و پراظطراب میباشند . باین ترتیب آیا  
 بخود اجازه میدهم که از رفتار این جوانان  
 که خود را فریب خورده دانسته و با چنین  
 دنیائی به پیکار برخاسته اند در شکست  
 شویم . میلیونها نفر از پدران و مادران  
 هنگامیکه کودک خردسال خود را به دبستان  
 روانه میسازند احساس راحتی نموده و باین  
 امیدند که استاد با حلیه ای سحرآمیز  
 موفق به انجام کاری شود که خود از آن سر  
 باز زده اند یعنی تربیت و پرورش جگرگوشه  
 آنان . سالها بعد هنگامیکه پدر یا رفتار  
 خشونت آمیز و عصیانگری سر جوانش روپرو  
 میشود با حسرت و افسوس بی میبرد که  
 مدرسه نیز قادر به تربیت فرزند او نبوده  
 آیا میتوان انکار نمود که مدرسه بعنوان  
 محافظ اخلاق و شیوه زندگی از ایفای  
 نقش خویش سر باز زده است ؟ آیا کسی  
 میتواند منکر این واقعیت شود که مدرسه  
 در آموزش ارزشهای صحیح چون قانون



مداقت - پاک طینتی، کرد ارنیک، عشق  
 بخانواده و ایمان بخداوند عاجز بوده  
 است. کوشش برای ارزش یابی موسسات  
 وتشکیلات دینی گذشته بعنوان حامی  
 اخلاق و ارزشهای معنوی کاری بی  
 دشواری می باشد. دشواری بدین جهت که  
 گذشته چشم انداز بهائی را نشان نمیدهد  
 بسیاری از اختلافات و کشمکشها - کشاکشها  
 و پیکارها باید ستور مستقیم تشکیلات دینی  
 و یابانائید آنان در گسسته است  
 تشکیلات دینی گذشته در عصر حاضر در  
 معرض خطر پیگیری افراد و تفریط قرار دارند  
 بدین معنی که یا از هر نوع رابطه های با  
 مشکلات قرن بیستم میگریزند و خود را در  
 دنیای خویش غرق مینمایند و یاد راس -  
 انتقاد کنندگان قرار گرفته و چنان خود را با  
 مسائل اجتماعی محسور می سازند که  
 روحانیون طراز اول در صد رهنهتتهای  
 شورش قرار میگیرند. حضرت ولی امرالله  
 در مورد بیدینی دنیای امروز عدم تأثیر  
 روحانی ادیان گذشته میفرمایند:  
 " . . . دنیائی که تعادل خود  
 را از دست داده و آتش فروزان  
 دیانت در آن به حال خاموشی  
 افتاده و قوای تعصبات ملی  
 و نژادی غاصب حقوق و مزایای  
 که مختص به خداست گردیده  
 دنیائی که در آن عشق به  
 مادیات که نتیجه مستقیم  
 بیدینی است غلبه یافته و چهره  
 زشت خود را نشان میدهد . . .  
 . . . زهر تعصبات و فساد در

اعضا و جوارح حیاتی جامعه  
 متلاشی وارد گردیده (توقیع  
 قد ظهیر یوم المیعاد)  
 و نیز میفرمایند:  
 " آنچه در این ایام ما را بمبارزه  
 میخواند عالمی است مملو از  
 مخاطرات و لبریز از فساد . . . .  
 سردی و جمودت مرگ که از  
 بیماری بیدینی برهیکل عالم  
 انسانی با کمال بیرحمی عارض  
 گشته ارکان وجود را منجمد و  
 بی روح نموده است چراغ  
 دین خاموش شده و عالم وجود  
 در تاریکی بیمانندی فرورفته  
 تبعیضات ملی بر همه جا چون  
 وحش عمیاسلط گشته و  
 تضییقات دینی و نژادی در  
 نهایت قساوت و بیرحمی است  
 نظریات و عقاید غلط با جمله های  
 مرعب خود ستایش خدای یکتا  
 را از ریشه بر آورده است کابوس  
 مادیات جمیع طبقات را از حلقه  
 و فشار خود بلرزده اند اختسه  
 انحطاط اخلاقی و تنزل شأن  
 دین چون هیولائی سهمگین  
 متدرجا " بادند انهای تنه  
 و تیز خود ارکان هستی را ریز ریز  
 مینماید و رفته رفته اعمده  
 و ارکان حیات و هستی را بالمره  
 بسوی سقوط و دمار و نیستی  
 میکشاند " (گوهر یکتا ص ۲۹۹)  
 بسیاری از جوانان هنوز بامتداد  
 قدیمی آموزش دینی و از حفظ نمودن



آیات بدون توجه به معنی آن سروکار دارند. آنچه جوانان زمان ما از دین فرا گرفته اند شیوه ای نیست که بتوان در زندگی روزمره از آن بهره مند گردید و آئینی نیست که با عقل و علم توافقی داشته باشد یا بیه بیانی این تعالیم با روح زمان ما سازگاری نداشته و بشری پیشرفته و مترقی به قوانین الهی جدیدی که مناسب ترقیات زمان او باشد نیازمند است.

## ۲- ناپایداری بنای خانواده

آمار طلاق در کشورهای مختلف این ارقام را نشان می دهد: در آلمان از هر ۸ خانواده یکی متلاشی می شود و در اتریش از هر ۶ خانواده و در آمریکا که مردم از این نظر پیشرفته ترند از هر ۳ خانواده یکی منجر بجدائی می گردد.

علاوه بر این تعداد بسیاری از خانواده ها در محیطی مطلوب از اختلاف کشمکش و عواطف و بطور خلاصه بدبختی بسر می برند. این مسئله مورد توجه جامعه شناسان واقع شده و مشاورین خانوادگی

با وسائل مختلف در صد در جلوی گیری آن هستند. طلاق نه تنها موجب بدبختی زن و شوهرها گردیده بلکه اثر سوئی بر کودکان آنها داشته. تجربه ثابت نموده کودکانی که از پرورش در آغوش گرم خانواده محروم بوده اند در دوران جوانی نیز کمتر قادر به تشکیل خانواده ای خوشبخت میباشند. انجمن خدمات خانوادگی آمریکا اظهار می دارد که:

" از هم پاشیدگی خانواده ها بحد سرسام آوری رسیده است و اکنون اولین مسئله اجتماعی آمریکا را تشکیل می دهد. در هر سال متجاوز از یک میلیون خانواده بجدائی منجر می شود شاخص طلاق ۷ برابر پیش از صد سال پیش است علاوه بر این حدود صد هزار جدائی سه شت نرسیده در سال انجام می گیرد. تعداد کودکان نامشروع از ۹۳۸ تا بحال سه برابر شده است و در هر سال بالغ بسر ۲۵۰ هزار طفل نامشروع بدنیای آیند.

جالب آنکه رویدادهای جنائسی جوانان نیز از سال ۱۹۴۰ تا بحال سه برابر افزونی یافته است. سازمان پلیس